

<p>مبارزه برای لغو اعدام و قوانین قرون وسطایی (صفحه ۷)</p> <p>آبان خونین نشان از مقاومت مردمی و اعتراض (صفحه ۸)</p> <p>از طبقه تا پلنقرم (صفحه ۹)</p> <p>تأملی در آینده اندیشه (صفحه ۱۰)</p> <p>حلقه نیاوران و نقش آن در نابودی اقتصاد ایران. (صفحه ۱۱)</p>	<p>تحلیل مارکسیستی از جنگ ۱۲ روزه (صفحه آخر)</p> <p>نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا (صفحه آخر)</p> <p>خاطرات ترزا نوچه (صفحه آخر)</p>	<p>دو محور تاریخی مبارزه سیاسی پرولتاریا</p> <p>تاریخ معاصر ایران مبارزه برای رهایی از یوغ استعماری کشورهای خارجی از یکسو و مبارزه علیه استبداد مطلقه داخلی سلطنتی و دینی از سوی دیگر بوده است. بار سنگین این دو دشمن پشت مردم زحمتکش و آزادیخواه سرزمین پر از نعمت و با تاریخ طولانی همزیستی و همیاری ملت ها واقوام را خم کرده است. تاریخ مبارزه مردم ایران علیه این دو دشمن استعماری و داخلی ریشه در آغاز بیش از پنج قرن پیش، زمانیکه پای غربی ها از شمال وجنوب به سرزمین پهناور ایران باز شد. هنوز خرابه های قلعه نظامی پرتقالی ها در استان هرمزگان موجود است و هنوز شکست های پی در پی شاهان مستبد ایران در برابر تجاوزات لشکریان اروپایی ها و جدایی های پهناور از سرزمین ایران در شرق، شمال و جنوب در خاطره تاریخ نویسان زنده است.</p>
<p>دست ها از ایران کوتاه!</p> <p>مماشات با امپریالیسم آمریکا و پذیرش صلح دیکته شده ترامپ، چیزی جز تسلیم طلبی و خیانت به مبارزه طولانی کارگران و زحمتکشان، کمونیست ها و آزادی خواهان نیست. این سیاست ادامه همان نئولیبرالیسمی است که جامعه امروز ایران را با شکاف طبقاتی دهشتناک به لبه پرتگاه کشانده و تنها نتیجه اش شکست بوده است و خواهد بود. در تاریخ مبارزات ملی و طبقاتی مردم ایران، خیانت های مشابه بارها از سوی حاکمیت های بورژوا-ارباب رعیتی و سلطنتی و در همراهی با قدرت های استعماری و امپریالیستی رخ داده است. اکنون نیز با همسویی آشکار گرایش های راست بورژوازی در داخل و خارج- به ویژه پس از تجاوز مشترک آمریکا و اسرائیل به ایران- احتمال زانو زدن در برابر قدرت های</p> <p>صفحه ۴</p>	<p>طبقة کارگر ایران با گذشته ای این چنینی پا به میدان مبارزه گذاشته و طبیعی است که برای پیروزی مجبور است مسیر سخت، پیچ واپیچ و طولانی را طی کند. برماست که همچون ماتریالیست های تمام عیار تاریخ را پیوسته بهم مورد بررسی قرار دهیم. گذشته را به عنوان چراغ راهنما بر اساس واقعیات امروز برای یافتن راه و خط مشی سیاسی عمومی بکار گیریم. فیلسوف ها و تاریخ نویسان روند تکاملی جوامع بشری را گوناگون تا بحال تفسیر کرده اند، کنشگران مارکسیستی ضمن آموزش از گذشته تئوری مبارزه طبقاتی را برای تغییر جهان بکار می گیرند، تغییری آگاهانه و برای اولین بار در تاریخ به سود رهایی کل بشریت از استثمار وستم. در برابر طبقه کارگر، بورژوازی این صاحبان سرمایه قرار دارد</p> <p>صفحه ۲</p>	<p>آیا کمونیست ها در سطح افشاگری باقی خواهند ماند</p> <p>اخیرا در پی افشاگری های جناح های مختلف جمهوری اسلامی از طرفداران هاشمی رفسنجانی مانند حسن روحانی رئیس جمهور سابق و محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه سابق بر سر مکانیسم ماشه نفوذ عناصر در دستگاه های اطلاعاتی توسط آمریکا و اسرائیل و پاسخ طرفداران مصباح یزدی مانند سعید جلیلی و نمایندگان نان به نرخ روز خور هر دو جناح در مجلس شورای اسلامی، اختلافات جناح های مختلف رژیم بالا گرفته است. مردم می گویند "دعوا بر سر لحاف ملاست" اما اگر فراتر از این ضرب المثل فارسی اوضاع را بنگریم. اختلافات در بین جناح های رژیم یک تضاد جدی برای ماندگاری رژیمی است که هر دو جناح در سازماندهی و تحکیم آن نقش داشته اند و از دست دادن قدرت و یا بخشی از قدرت به مفهوم پنبه</p>
<p>روز جهانی علیه خشونت بر زنان</p>  <p>مهوش جاسمی</p> <p>رشد مبارزات زنان علیه خشونت در چند دهه اخیر و تعیین ۲۵ نوامبر در سال ۱۹۹۹ توسط سازمان ملل به عنوان روز جهانی علیه خشونت به زن؛ گامی مهم و صفحه ۶</p>	<p>شدن رشته های طبقاتی است که سالها توسط رژیم جمهوری اسلامی با سرکوب و کشت و کشتار بافته شده است. این روزها در هر کوچه و برزنی از داخل اتوبوس ها و تاکسی ها تا خیابانها همه به دولت بصورت شدید، انتقادی و افشاگرانه برخورد می کنند. رفتار رژیم خود مایه اصلی این افشاگری ها و انتقادات است. مسیر آگاهی در میان فرودستان جامعه همزمان از سه جریان، یکم عملکردی رژیم، دوم تجربه عینی، سوم تاثیر سازمان های سیاسی و روشنفکران مرفعی ایران بر روی افکار عمومی شکل گرفته است. در طی ۴ دهه گذشته جامعه ایران تغییرات زیادی کرده است. سطح مبارزه اجتماعی طبقات فرودست اجتماعی بیش از هر زمانی در تاریخ فعالانه عمل کرده است. در برابر</p> <p>صفحه ۵</p>	<p>صفحه ۵</p>



دو محور تاریخی مبارزه سیاسی... بقیه از صفحه ۱

که در عمل بهیچوجه حاضر نیست به آسانی و مسالمت آمیز میدان را ترک کند. سرمایه داری همچنان از پنجه هایش چرک و خون می چکد و با تمام تغییرات شگرفی که از زمان انتشار "مانیفست حزب کمونیست" در جهان صورت گرفته است، اما مالکیت خصوصی بر وسایل تولید که ریشه همه بدبختی های بشریت است همچنان حل نشده است و انحصارات مالی و مجتمع صنایع جنگی، پر قدرت تر از هر زمان دیگر، از گرایش راست فاشیستی در حال رشد، علیه طبقه کارگر، جنبش های اجتماعی از پائین، توده ای و آزادی خواه سوسیالیستی پشتیبانی می کند. جهان کهن سرمایه داری و بالاترین مرحله امپریالیستی آن در هرج و مرج عظیمی گرفتار آمده است و جهان مشترک نوینی از نوع بنی آدم اعضای یکدیگر و متعلق به یک جمع، با پرچم سرخ آخرین درد زایمان را فریاد می کند. مامای مادبگری این زنان و مردان انقلابی خشت های تولد نوینی را برای این زایمان بنا می نهند و جهانی بدون ابرقدرت سرکرده گرا، جهانی مشترک و سوسیالیستی را نوید میدهند. چنین است گرایش جهان کنونی. هیچ نیروی ارتجاعی دیگر نمی تواند جلو این رستاخیر عظیم بشریت را سد کند. جدالی است میان بربریت و سوسیالیسم.

پیروزی انقلاب اکتبرپیمای برای ستمدیدگان و مردم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بود که دوران تاریخی نوینی فرارسیده است : " دوران انقلابات پرولتاریایی ". ایران ما که انقلاب مشروطه را پشت سر گذاشته بود و در گیر مبارزه ای سخت میان دو گرایش مستبده و مشروعیت از یکسو و آزادی خواهی و مشروطه طلبی از سوی دیگر بود به استقبال آن رفت و جزو اولین کشور های توسعه نیافته جنوبی بود که پیام انقلاب اکتبر را دریافت و کارگران و روشنفکران آزادیخواه و انقلابی، خود را سازمان دادند و حزب کمونیست ایران را بیش از صد سال پیش بنا نهادند. لشکر آنها در عمل پنجه در پنجه قدرت سلطه گر امپریالیستی آن زمان انگلیس و حاکمیت ارتجاعی سلطنتی قاجار، برای کسب قدرت سیاسی استثمار شوندهگان و ستمدیدگان انداخت. این یک واقعه مهم تاریخی برای کارگران و ستمدیدگان ایران بود، مبارزه ای که تا به امروز با گذشتن از مسیری بسیار سخت و بغرنج همچنان ادامه دارد. طی این مبارزات طولانی جنبش کارگری و کمونیستی ایران، در نبرد های پی در پی با دشمنان خود در کلیه زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی،

با بکاربردن تئوری مبارزه طبقاتی و تحلیل دیالکتیکی بر اساس واقعیات با جمع بندی از علل شکست های خود با درایت تر از گذشته به مبارزه ادامه داده است. یکی از مهمترین دستاوردها اینست که طبقه کارگر ایران برای پیروزی اش باید علیه دو دشمن طبقاتی - امپریالیسم و ارتجاع داخلی تواما مبارزه کند. جنبش کارگری و کمونیستی ایران به شکرانه رابطه اش با جنبش انقلابی و بلشویکی روسیه و پای در عملی با خطمشی عمومی کسب قدرت سیاسی از همان آغاز پی برد که دشمنان انقلاب ایران تنها ارتجاع داخلی نیست بلکه دشمن خارجی هم هست. این ویژگی از خصوصیات جامعه توسعه نیافته و نیمه مستعمره ایران نشات گرفته است. درست طبقه کارگرایران چون در دوران سرمایه انحصاری و امپریالیسم به طبقه ای متشکل تبدیل شده بود، اولین اعتصابات خود را علیه سرمایه داران خارجی و نمایندگان و پشتیبانان آنها برگزار کردند و توسط آنها و نمایندگان آنها سرکوب شد. درک این ویژگی جامعه ایران و حل صحیح مناسبات این دو محور مبارزاتی، یکی از مهمترین مسایل مبارزه میان دو خط مشی در جنبش کمونیستی ایران بوده است. پرولتاریای ایران مجبور است روی دو محور ارتجاع داخلی و امپریالیسم تواما مبارزه را جلو برد.

در زیر ما براساس این دو محور بهم تنیده، با توجه بر بستر تاریخ مبارزه طولانی، سخت و بغرنج طبقه کارگر ایران به پرسش چه خط مشی سیاسی عمومی درستی را باید امروز برای سازمان یابی سراسری کارگران و فرودستان، زنان و پرستاران، بازنشستگان و دانشجویان در مبارزه علیه سرمایه داری حاکم که چرک و خون از پنجه هایش می چکد را در پیش گرفت. خط مشی ای که به تواند به امر ایجاد حزب متحد و یکپارچه کمونیست خدمت کند.

یکم - مبارزه علیه امپریالیسم و برای استقلال

پس از جنگ جهانی دوم هنگامی که شرایط افول امپریالیسم انگلیس فرا رسید، امپریالیسم آمریکا قوی تر از جنگ بیرون آمد و نقش سرکردگی را از انگلیس تحویل گرفت. آمریکا در این هشت دهه با گسترش قدرت و نفوذ خود از طریق جنگ و کودتا، نظم امپریالیستی نوع آمریکایی رادر جهان برقرار کرد و قرن بیستم را قرن امپراتوری آمریکا نامید. اثرات این تعرض آمریکایی در ایران را در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و نقش فعال در ایجاد انحراف بسود روحانیت ضد کمونیست در انتقال قدرت در انقلاب ۵۷ بخوبی می توان ملاحظه کرد. پس از بحران ۲۰۰۸ و سقوط

وال استریت، بحران ساختاری همه جانبه ای نظام جهانی سرمایه داری را فراگرفته است که در عمل اساس اقتصاد نئولیبرالیستی را به لرزه در آورده است و نقشه راهبردی ادامه سرکردگی جهان از طریق جنگ و تغییر رژیم ها و ایجاد دژ جنگی اسرائیل بزرگ را درغرب آسیا با مشکلات زیادی روبرو ساخته است. هنوز واقعیت افول امپراتوری آمریکا بخاطر عظمت قدرت نظامی و مالی اش مورد قبول همگانی نیست. اما این تنها و نظام سرمایه داری اش نیست که در برابر چالش جهانی خم شده است کل نظام جهانی بوجود آمده توسط اروپائیان ویاغرب است که در برابر روند تکاملی جامعه جهانی ناتوان شده است. نظام جهانی کنونی در حال افول، براساس " قدرت حق است " بدست اشرافیت اروپایی پایه ریزی شد. امروز با تغییرات عظیمی که در جهان رخ داده است نه تنها جواب گو نیست بلکه سدی است در برابر پیشرفت و صلح جهانی. جنگ سی ساله شمال اروپا در قرن پانزده تا آنجا پیش رفت که نیروهای مسلح شوالیه ای اشرافیت دیگر توانایی ادامه جنگ را نداشتند و مجبور به مصالحه برای ادامه سلطه خود شدند. این مصالحه به بنام پیمان مونستر در ماه مه ۱۶۴۸ به امضا رسید. در عین حال آغازی شد در شکل گیری نظام بین المللی موجود که همچنان روی دو پا جنگ و صلح تا بحال جلو رفته و بشریت را به لبه پرتگاه زمستان اتمی کشانده است. تئوری که خلق کننده دولت - ملت و نظام جهانی از آن زمان شد وظیفه اش ایجاد یک دولت مالیات گیر برای تقویت ارتش قوی برای جنگیدن در خارج و سرکوب در داخل بود. با رشد نظام سرمایه داری و تکنولوژی امروز در جهان بیش از صد و پنجاه کشور بر اساس همان تئوری شکل گرفته که نظم کنونی جهانی را به نمایش می گذارند. نمونه بارز این ورشکستگی را در ناتوانی سازمان ملل متحد در جلوگیری از اسرائیل نسل کش در غزه شاهدیم. چنین است بربریتی که دنیا را به چالش کشیده است. کمون پاریس اولین حرکت انترناسیونال جهانی بود که علیه ویرانی های جنگ پروس و فرانسه برخاست و نوید ایجاد جهان نوینی مشترک از آن توده و هیچ بودگان را داد. بورژوازی و ارتجاع اروپایی آنرا در هم شکستند، اما تجربه کمون زمینه موفقیت آمیزی را در روسیه ۱۹۱۷ بوجود آورد که پیروزی پرولتاریای جهانی را برای ایجاد یک کشور سوسیالیستی فراهم ساخت. بازمه بورژوازی جهان با اینکه نتوانست با حمله بزرگترین ارتش نازیست آلمان این دژ را درهم شکند اما از درون به راه سرمایه داری کشاند و انقلاب اکتبر را هم به شکست کشاند. شکست کمون



ایران تدارک دیده اند. جمهوری اسلامی با شعار مرگ بر آمریکا یک اقتصاد نئو لیبرالیستی آمریکایی را پیاده کرده که نتیجه آن فقر و بدبختی برای اکثریت مردم است. در نتیجه محور مبارزه با ارتجاع داخلی هر روز حادث می شود. باید به این اوضاع تشدید تضاد میان جناح های حاکمیت جمهوری اسلامی را اضافه کرد. آنها در چهل و شش سال گذشته یک شبکه مافیایی هزار رشته تنیده باهمی را بوجود آورده اند که اساسی ترین نکات مشترک آن ها حفظ نظام سرمایه داری نئولیبرالیسم مافیایی و رانتی است. نظامی که حفظ آن احتیاج به مشت آهنین دستگاه امنیتی سرکوبگر ضد کارگری و ضد کمونیستی دارد. با حادث شدن تضاد میان دو جناح اساسی حاکم پرسشی اساسی اینست که آیا حل مناسبات این دو جناح بر اساس یک خط مشی نه به تسلیم طلبی در برابر امپریالیسم و صهیونیسم، نه به دیکتاتوری مطلقه ولایت فقیه و آزادی بدون قید شرط تشکل یابی کارگران و دیگر جنبش های اجتماعی صورت می گیرد یا نه؟ جناح محور مقاومتی ها در برابر این هجوم سراسری گرایش پرو امپریالیسم و صهیونیسم اخیرا اقدام به ایجاد یک حزب نوین تمدن اسلامی زده اند که در تلاش اند نقش ضد کمونیستی خود را در پوشش های چپ برابر طلب به پیش برند. زهی خیال واهی. سنگی که بلند کرده اند به روی پای خودشان فرود خواهد آمد. اکثر دانشمندان و استادان واقع گرای ایران در این سال های بحرانی تاکید کرده اند که فساد کل دستگاه اداری و نظامی ایران رافرا گرفته است و جنگ ۱۲ روزه نشان داد حتا دستگاه های بالای نظام شدیداً ضربه پذیر بودند. راه حل جا بجا کردن مهره نیست. نجات ایران احتیاج به تغییرات ریشه ای اجتماعی و آزادیخواهی دارد. چنین تغییراتی تنها به دست توده ها، به رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست واحد که جزوی از طبقه کارگر است امکان پذیر است. صد و بیست سال تلاش بورژوازی ایران حتا بخش های ضد سلطه و ضد زورگویی های استعمارگران و امپریالیستها چون دولت مصدق در نهایت شکست خوردند. توهمن نسبت به سلطه گران را باید بدور ریخت و برای نجات ایران رو به مردم ایران داشت. مردم نان و کار می خواهند، زنان، ملیت های ستمدیده؛ برابری، کارگران و احزاب چپ و سوسیالیستی آزادی تشکل و رهایی زندانیان را طلب می کنند. تجربه تاریخی ثابت کرده است که بورژوازی حاکم ایران توانایی پاسخ مثبت به خواست های مبرم بالا را ندارد. کمونیست ها هم یاد گرفته اند که حق را

نهایی آن، نشان دیگریست مبنی بر دعوت از آمریکا و ناتو و اسرائیل برای حمله ای دیگری به ایران. بار دیگر ابر سیاهی آسمان سیاسی حاکمیت ایران را فرا گرفته است که برای حفظ قدرت خود، خیانت دیگری را مرتکب شوند. این بار نه در خفا و پنهان بلکه علنی و آشکار. دزدیست با چراغ آمده تا بیشتر برد کالا. درست در چنین اوضاعی است که دستگاه مخوف امنیتی جمهوری اسلامی بکار افتاده تا بار دیگر نیروهای چپ و کمونیستی، آزادیخواهان و میهن دوست را قلع و قم کند. سیاست خارجی یک کشور در آخرین تحلیل و با دید طولانی تابع سیاست داخلی است. در این سال ها حاکمیت ایران با پیاده کردن اقتصاد نئو لیبرالیستی، اقتصاد ایران را در اختیار مشتی کوچک رانت خوار مافیایی ضد منافع ملی ایران و وابسته به بانک جهانی و ضد کمونیست قرار داده است. جنگ تجاوز گرانه آمریکا و اسرائیل علیه ایران با هدف تقویت این سیاست و این جناح بود که هنوز ادامه دارد و آنها از هدف خود دست برد نداشته اند و دل به بورژوازی ایران اسلامی و سلطنتی آن بسته اند تا در حمله بعدی نقش فعالتری داشته باشند و احتمالاً با همسوئی بیشتری با جناح های داخل حاکمیت ضربه کاری و نهایی را زنند. فعال کردن مکانیسم ماشه و مسلح کردن همه جانبه اسرائیل از سوی ناتو، تدارکی است برای حمله ای دیگر. در اینجا است که آلترناتیو در برابر این سیاست تسلیم طلبی، مقاومت و ایستادگی کارگران و زحمتکشان و اکثریت عظیم مردم ایران را طلب می کند. سرکوب جنبش های اجتماعی و اعمال سیاست های ضد آزادی خواهی و سوسیالیستی توسط حاکمیت درست در خدمت استراتژی آمریکا و اسرائیل است.

دوم - مبارزه برای آزادی و انقلاب اجتماعی

در ایران ما به شکرانه همسایگی نزدیک به اروپا و انقلاب کبیر اکتبر طبقه کارگر توانست با جنبش های انقلابی ضد سرمایه داری آشنا شود و با آموزش های مارکسیستی اولین خشت های سازماندهی را به درستی در محیط کار بنا نهد و حزب کمونیست را بر شانه همان تشکل های کارگری پایه ریزی کند. پرولتاریای ایران از همان آغاز تولد با دو دشمن، داخلی و خارجی روبرو بوده است. تسلیم در برابر امپریالیسم و آشکارا با اسرائیل و آمریکا هماهنگ شدن برای تغییر رژیم در ایران سر درازی دارد. بار دیگر همچون کودتای ۲۸ مرداد سی دو توطئه ای چند جانبه از خارج و داخل، این بار با دخالت مستقیم و پیاده کردن نیروهای نیابتی از جمله انواع فرقه های اسلامی ساخته شده توسط سیا و موساد کاری که در سوریه انجام دادند برای

و شکست انقلاب اکتبر تجربه ای شد که حزب کمونیست چین آنرا جمع بندی کند و امروز می بینیم که توانسته کشوری با نزدیک یک ونیم میلیارد جمعیت را در راه ساختمان جامعه ای پیشرفته سوسیالیستی رهبری کند. چین سوسیالیستی امروز توانایی یافته که برای اولین بار در ادامه تجارب کمون پاریس و انقلاب اکتبر در تاریخ پنج قرن گذشته اروپایی یا غربی این حلقه منحوس نظام جنگ و صلح را به چالش کشد و پیشنهاد نوینی را بنام حاکمیت جهان مشترک مطرح سازد که مورد استقبال اکثریت عظیمی از کشورهای جنوبی جهان قرار گرفته است. این راه حل برای حاکمیت جهان، همراه با رشد اقتصادی، سیاسی و نظامی چین مهمترین عامل در امر افول نظم جهانی کهن و نظام هژمونیک آمریکایی است. علاوه بر این می توان عوامل بسیاری را اضافه کرد. از جمله خیزش مردم آمریکا در این دو سال گذشته علیه دولت پنهان که تماماً و کاملاً خود را در خدمت صهیونیسم جهانی گذاشته است و حاکمیت آمریکا از لحاظ اخلاقی دیگر هرگونه اعتباری را برای رهبری جهان سرمایه داری از دست داده است. (برای درک همه جانبه تر این موضوع رجوع کنید به کتاب جدید تاریخ نویس و دانشمند سیاسی استاد دانشگاه امانئول تاد)

چنین است وضع تغییر یافته جهان امروز. درست این وضع در حال تغییر جهان سرمایه داری، خیزش جنبش جهانی ضد نسل کشی در غزه و دفاع از مردم فلسطین و تقویت گرایش جهانی علیه سلطه هژمونیک، ایران را بر سر دو راهی قرار داده است و بر اثر فشار حد اکثری و ورشکستگی کامل اقتصاد مافیایی جمهوری اسلامی گرایش تسلیم طلبی را در برابر آمریکا و بورژوازی لیبرال ایران که پنجه های چرکین خود را بر گلوی مردم زحمتکش در این سال ها فشرده اند تقویت کرده است. قبول صلح دیکته شده ترامپ، ادامه سیاست نئولیبرالیستی است که نزدیک نیم قرن مافیای اقتصادی ای را پرورانده و جامعه کنونی را با شکاف وحشتناک طبقاتی به لبه پرتگاه سوق داده است. این نوع تسلیم طلبی ها و چنین خیانت هایی توسط حاکمیت در همدستی با کشورهای استعماری و امپریالیستی در ایران تازگی ندارد. اکنون بار دیگر با چنین خود فروشی سیاسی بخشی از حاکمیت روبرو هستیم. همدستی کلیه گرایش های سیاسی راست بورژوازی در داخل و خارج بخصوص پس از تجاوز مشترک آمریکا و اسرائیل به ایران احتمال زانو زدن در برابر آمریکا را بیشتر کرده است. کنفرانس چند روزه اخیر اسلو و دعوت امضاء کنندگان بیانیه



در برابر این وضعیت، جناح موسوم به «محور مقاومت» می‌کوشد ابتکار ایجاد حزبی نو تحت عنوان «تمدن اسلامی» را پیش ببرد و سیاست خارجی را به سمت شرق متمایل کند. اما روشن است که از دل نظامی که تا خرخره در باتلاق نئولیبرالیسم مافیایی فرو رفته، نمی‌توان انتظار تحقق خواست‌های مردم را داشت.

افزون بر این، تجربه طولانی دخالت‌گری و هژمون‌طلبی در منطقه-چه از سوی امپریالیسم و چه از سوی برخی قدرت‌های منطقه‌ای-همواره به مداخله‌های متقابل و حتی درگیری‌های نظامی انجامیده که در نهایت به زیان مردم و به سود سلطه امپریالیسم بوده است. امروز غرب آسیا با رقابت خطرناک میان دولت‌های ترکیه، عربستان و ایران روبه‌روست؛ رقابتی که هر سه حکومت می‌کوشند از آن برای گسترش نفوذ دولتی خود استفاده کنند. این روند، در کنار تجاوزگری آمریکا و اسرائیل، یکی از عوامل تشدید جنگ‌های محلی و آشوب منطقه‌ای است؛ اما در شرایط حاضر محور اصلی تجاوز و بی‌ثباتی، همان پروژه هژمونیک آمریکا-اسرائیل است.

از کوزه همان برون تراود که در اوست. راه واقعی مقاومت در برابر صهیونیسم و امپریالیسم وحشی ترامپی، از پایین می‌گذرد؛ راهی که توده‌های مردم در سراسر جهان در پیش گرفته‌اند. نجات ایران و مقاومت حقیقی در برابر تجاوز خارجی تنها با اتکا به مردم و از مسیر سازمان‌یابی توده‌ای ممکن است.

اتکا به اکثریت عظیم مردم ایران، امروز فقط از طریق نمایندگان واقعی آنان-شوراهای کارگری، تشکل‌های مستقل زنان، معلمان، پرستاران و بازنشستگان-امکان‌پذیر است. سال‌هاست فریاد آزادی تشکلیابی زیر فشار زندان و شکنجه خفه شده و سازمان‌دهندگان و نویسندگان کارگری کشته یا منزوی شده‌اند. اتحاد وسیع مردم برای درهم‌شکستن سیاست‌های وابستگی به امپریالیسم و صهیونیسم، و زدودن توهم نسبت به «کرامت آمریکا»، تنها از مسیر گسترش دمکراسی واقعی و تحقق همان آزادی‌هایی ممکن است که حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده، اما عملاً ناپود شده است. تنها در این صورت است که قدرت بازدارندگی واقعی یک ایران مقاوم و مردمی تقویت خواهد شد.

کمونیست‌ها خواهان انقلاب‌اند: انقلابی ریشه‌ای برای براندازی کل نظام سرمایه‌داری، پیروزی کارگران و زحمتکشان و استقرار حکومتی شورایی به‌عنوان آغاز گذار به جامعه بی‌طبقه، سرخ‌ها تنها نیرویی هستند که خواست‌های اکثریت را نمایندگی می‌کنند،

باطل که گویا می‌توان با پذیرش شرایط ترامپ، بقای قدرت یا غلبه بر رقیب داخلی را تضمین کرد-آن هم نه در پنهان، بلکه آشکارا. فاجعه آنجاست که نقشه امپریالیسم این بار تنها به براندازی یک نخست‌وزیر محدود نمی‌ماند؛ این بار «دزد با چراغ» آمده تا غارت را کامل کند. برنامه، اجرای طرح راست‌ترین جناح نسل‌کش آمریکایی- صهیونیستی است: طرحی که نه فقط در پی ایجاد «اسرائیل بزرگ» و محو ملت فلسطین است، بلکه تجزیه ایران و تبدیل غرب آسیا به حیاط خلوت آمریکا را هدف گرفته است. بخشی از بورژوازی تازه‌به‌قدرت‌رسیده در جمهوری اسلامی-که ریشه‌هایش به دوران شاه بازمی‌گردد و با اتکا به امکانات حکومتی رشد کرده-در سال‌های اخیر با پیاده‌سازی اقتصاد نئولیبرالی، ایران ضد امپریالیسم پس از انقلاب را گام‌به‌گام به مدار پروامریکایی کشانده است. پس از جنگ ۱۲ روزه، تضاد بر سر جهت‌گیری راهبردی نظام در داخل حاکمیت شدت گرفته است. شبح تجاوز و تسلیم دوباره بر سرزمین ما سنگینی می‌کند. جنگ تجاوزکارانه آمریکا و اسرائیل با هدف براندازی جمهوری اسلامی و آوردن رضا پهلوی به تهران طراحی شده بود؛ گرچه این هدف شکست خورد، اما امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها از پروژه خود دست نکشیده‌اند و اکنون به بورژوازی نئولیبرال امید بسته‌اند تا در حمله بعدی نقش فعال‌تری ایفا کند و شاید با حمایت بخشی از حاکمیت، ضربه نهایی وارد شود. فعال‌سازی مکانیسم ماشه و مسلح‌سازی بی‌سابقه اسرائیل توسط ناتو، بخشی از همین تدارک است.

پرسش اصلی اکنون این است: سرنوشت ایران چگونه رقم خواهد خورد؟ جنگ جناح‌های حکومتی و شخصیت‌هایی که طی ۴۵ سال گذشته با هم اقتصاد نئولیبرالی پروامپریالیستی را پیاده کردند و کشور را به مرز فروپاشی رسانده‌اند، به مرحله‌ای رسیده که آشکارا یکدیگر را در رسانه‌ها افشا می‌کنند. آیا این افشاگری‌ها جنگ زرگری است؟ یا شکاف واقعی منافع طبقاتی سر باز کرده است؟ واقعیت این است که در ۴۶ سال گذشته یک شبکه مافیایی هزارشاخه شکل گرفته که ضربه به هر بخش آن، ضربه به کلیت آن محسوب می‌شود. تجربه دهه‌های گذشته نشان داده که این جناح‌ها با وجود اختلافات، در اهداف بنیادی مشترک‌اند و بارها برای بقای خود با یکدیگر سازش کرده‌اند. نقطه مشترک آن‌ها حفظ نظام سرمایه‌داری نئولیبرالی-مافیایی است؛ نظامی که برای بقا نیازمند مشت آهنین دستگاه امنیتی ضدکارگری و ضدکمونیستی است.

تنها از طریق مبارزه می‌توان از حاکمیت سرکوب‌گرگرفت. برای تحقق خواست‌های بالا باید سازماندهی کرد، خطمشی راستین منطبق با خواست توده‌ها را اتخاذ کرد. برماست علیه سرکوب نیروهای چپ و کمونیست استوار بایستیم، به اکثریت عظیم مردم ایران و نمایندگان واقعی پای در عمل جنبش کارگری، نمایندگان تشکیلات زنان و پرستاران و معلمان و بازنشستگان به پیوندیم. برنامه کمونیست‌ها برای ایران امروز و بر محور همه جانبه ضد امپریالیستی، ضد سرمایه‌داری، ضد استبداد و دیکتاتوری و ضد قشر کوچکی مولتی میلیاردی برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی است. کمونیست‌ها برای استقرار یک حکومت نوع شورایی که توده‌ها نقش تعیین‌کننده را در آن دارند و در خدمت بهبود زندگی آنهاست مبارزه می‌کنند. این راهی است به سوی انقلابی ریشه‌ای با هدف براندازی کل نظام سرمایه‌داری، پیروزی کارگران و زحمتکشان و استقرار حکومتی نوین شورایی برای تحقق برنامه گذار سوسیالیستی به جامعه بی‌طبقه. این آلترناتیو کارگری - سوسیالیستی است که می‌تواند دژ مستحکمی را در برابر تجاوزات، استوار نگه دارد. تنها این آلترناتیو است که چتری است برای گرد آوردن اکثریت مردم، برای اتحاد و همسوئی کلیه نیروهای ضد جنگ و علیه امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم. خطمشی راستین عمومی سیاسی ما مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم و برای پیروزی انقلاب پرولتاریایی است.

محسن رضوانی

دست‌ها از ایران کوتاه!.... بقیه از

صفحه ۱

امپریالیستی افزایش یافته است. کنفرانس اخیر اسلو و دعوت برخی گروه‌هایی که بیانیه آن را امضا کرده‌اند، نشانه‌ای دیگر از تلاش آمریکا و ناتو برای مقدمه‌سازی حمله‌ای تازه علیه ایران است.

نباید تجربه کودتای ۲۸ مرداد را فراموش کرد. کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد حاصل توافق آمریکا و انگلیس برای سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق بود. آیت‌الله کاشانی، محمدرضا پهلوی و زاهدی در همراهی با سیا و ام‌آی ۶ به عوامل داخلی کودتا بدل شدند و حکومتی را که در برابر استعمار ایستاده بود سرنگون کردند. امروز نیز توهمی مشابه در بخش‌هایی از حاکمیت ایران دیده می‌شود: این خیال



سرمایه‌داری را سرچشمه رنج مردم و جنگ‌ها می‌دانند، و آلترناتیو کارگری-سوسیالیستی را به‌عنوان یگانه دژ در برابر تجاوزات امپریالیستی طرح می‌کنند. این آلترناتیو همان چتری است که می‌تواند اکثریت مردم را متحد کند و نیرویی واحد علیه امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بسازد.

بر ماست که همچنان بر شعار «چاره رنجبر، وحدت و تشکیلات است» پافشاری کنیم. بر ماست که برای ایجاد حزب کمونیست متحد و واحد ایران، در پیوند با جنبش کارگری، مبارزه کنیم. بر ماست که در برابر جنگ تجاوزکارانه آمریکا و اسرائیل علیه کشورمان بایستیم و همراه مردم جهان علیه نسل‌کشی در غزه و فلسطین مبارزه کنیم. و بر ماست که بر خط‌مشی راستین پرولتری جهانی پای بفشاریم: مبارزه با نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم و اتحاد با هر نیرویی که در این مسیر یار باشد.

حزب رنجبران ایران - آبان ۱۴۰۴

آیا کمونیست‌ها در سطح بقیه از صفحه ۱

رژیم سرمایه‌داری بیش از هر زمانی به اعدام و شکنجه روی آورده است. تقابلات اجتماعی فوق در طی ۴ دهه باعث شکاف‌هایی در بالاترین سطوح دولتی در جهت برنامه‌های تحکیم قدرت و سرکوب، شده است. هر بار که این افشاگری‌های جناح‌های مختلف رژیم علیه یکدیگر شروع شده است، خامنه‌ای وارد شده و با توپ و تشر به شیوه رئیس عشیره‌ای، مخالفین را ساکت کرده است ولی آن دوران گذشته است و جناح‌های مختلف رژیم در ظاهر با بیت رهبری شان هستند ولی در نهایت کار دارودسته خود را جلو می‌برند و پیشیزی به گفته‌های خامنه‌ای در عمل واقعی نمی‌گذارند. اما این بدان معنی نیست که خامنه‌ای هنوز در بین افراد رژیم از قدرت منحصر به فردی برخوردار نیست روشن شدن فسادها، اعتراضات دائم و گوناگون اقشار و طبقات اجتماعی و بطور کلی بالا رفتن آگاهی عمومی جامعه از نقش مخرب رژیم اسلامی، عدم برنامه و مدیریت صحیح، ساختار سرکوبگر و جنایتکار دولت اسلامی، دست به دست هم داده است و اعتراض برخی از خودی‌های رژیم را هم در آورده است. ساختار دولت سرمایه‌داری بعد از انقلاب مشروطیت تا کنون همچون قبل از آن بشدت استبدادی نه در شکل فتوادی

بلکه در شکل دیکتاتوری سرمایه‌داری در حد فرد، بوده است. عده‌ای پزشک‌پسندان را دولت بی اراده و ضعیف و برخی دولت پاک و غیره می‌نامند. اما آنچه روشن است هیچیک از مدیران بالای دولت اسلامی به اذغان خود قادر به حل مشکلات نیستند. بن بست‌های کنونی با تغییر افراد و مدیران هم؛ راهی به حل مشکلات باز نمی‌کند. ظاهراً همه جناح‌های درونی رژیم جمهوری اسلامی خواهان حل مشکلات کشور هستند اما چون نیک‌بنگاری همه از یک قماش هستند و در تجربه ثابت شده است که هر کدام به پستی در ریاست ارگانی رسیده‌اند همه فامیل‌ها و اطرافیان خود را با واسطه و بی‌واسطه به کارهای مرکزی گماشته‌اند و باند بازی که از زمان‌های گذشته شروع شده است همچنان ادامه دارد. علاوه بر باند بازی و واسطه‌گری و رشوه، فرمان‌ها و توصیه‌های از بالا و رانتهی هم مزید بر علت شده است. همه در درون دولت به دنبال یارگیری و گرفتن نقش بیشتری در سیاست و اقتصاد هستند. در ایران می‌توان گفت هیچ پستی نیست که بدون واسطه و از طریق صلاحیت‌های فنی و اطلاعاتی و شغلی تعیین شود. اینگونه سیستم برگماری به فساد و تنبلی و بی‌برنامه‌گی و..... انجامیده است که حتی کارمندان دون پایه دولت را هم گرفتار کرده است.

تبعات آن نه تنها از لحاظ کاری بی‌مسئولیتی شغلی در قبال مردم و حتی خود دولت است بلکه به لحاظ اخلاقی: چاپلوسی، معطل کردن افراد در بوروکراسی اداری و رشوه‌گیری را به یک امر عادی تبدیل کرده است. در ایران روی هر کاری دست بگذاری هیچ‌یک از افراد را در سطح مدیریت در جایگاه واقعی و درست خود نمی‌یابی. درست‌کارترین آنها بایستی برای استخدام، نامه تأییدیه سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی را داشته باشند. در ایران همه در درجه اول مجرم بحساب می‌آیند مگر اینکه مورد تأیید خودی‌ها قرار بگیرند. در ایران، دولت کار خود را انجام نمی‌دهد، در حقیقت دولت وظایف بیت رهبری را انجام داده و تابع فرمان رهبری ولایت فقیه هستند. همه کاره رژیم جمهوری اسلامی در واقع یک نفر به نام ولایت فقیه است که قادر می‌باشد که فراتر از دولت هم عمل کند و بارها اتفاق افتاده که در روابط خارجی نه از طریق وزارت امور خارجه و وزیرش بلکه شخصاً نماینده‌ای به خارج فرستاده تا سیاست‌هایش را جلو ببرد و اهمیتی هم به دولت نمی‌دهد. اینگونه دخالت‌گری در امور دولت نشان می‌دهد که دولت تصمیم‌گیرنده واقعی نبوده و بطور واقعی همانطور که یکی از رؤسای جمهوری

ایران گفت "آبادارچی بیت رهبری" است. مهره‌های کلیدی رژیم تا زمانی که تابع فرمان رهبری خامنه‌ای باشند می‌توانند به هر رذالت و عملی تن در دهند و به هیچکس غیر از رهبر پاسخگو نباشند. رهبران رژیم سلطنت در مصاحبه‌های مختلف اذعان کرده‌اند که در زمان محمد رضا شاه؛ او حتی تا سطوح پائین مدیران دولتی هم مرخصی‌ها را رویت می‌کرد و تصمیم می‌گرفت، سیستمی که امروزه توسط شخص خامنه‌ای به مثابه ولایت فقیه انجام می‌گیرد.

تقریباً به غیر سینه‌چاکان ولایت فقیه در دولت بقیه مدیران دولتی مستقیم و غیر مستقیم اذعان دارند که تصمیم‌گیرنده اصلی در کارها خامنه‌ای است. استبداد، سیستم هیولایی امنیتی را در خدمت به خود شکل داده است که کسی را حتی در درون رژیم امکان اعتراض جدی به عملکرد و سیاست‌های دولت نیست.

رفتار دیگری که حتی خودی‌ها را از هم جدا کرده است؛ برخورد مخالفان داخلی و جناحی دولت به یکدیگر است. معمولاً رسم رژیم اسلامی بر این است که دولت انتخاب شده تا مدتی مورد تأیید خامنه‌ای قرار می‌گیرد اما در حین اداره کشور از جانب مخالفان مورد سنگ اندازی و مخالفت واقع می‌شود. مهم این که دولت از کدام جناح حکومتی باشد. بعد از دوره ریاست جمهوری مورد نقدهای گوناگون جناح‌های مخالف قرار گرفته و همه کاسه و کوزه‌ها بر سرش شکسته می‌شود. در حالیکه همه آنها تابع خامنه‌ای هستند. اما خامنه‌ای هیچگاه جوابگوی سیاست‌های اعمال شده توسط خودش به هیچ ارگانی نیست

یکی از اعضای مجلس خبرگان رهبری در مصاحبه‌ای می‌گوید. می‌رویم خدمت آقا (سید علی خامنه‌ای) به صرف عصرانه و یا نهار ایشان رهنمودهایی می‌فرمایند و ما مرخص می‌شویم. این کار مجلس خبرگان رهبری است، که باید کار ولایت فقیه را کنترل کند. به زبان دیگر این ارگانها همه بله قربان‌گوهای خامنه‌ای بوده و هیچ اراده‌ای برای دخالت در امور کشور و قوانین مربوطه به آن ندارند. به همین دلیل مردم در کوچه و بازار برای افرادی نظیر خاتمی ۹۶ ساله لطیفه و جوک می‌سازند.

همه موارد بالا برای جامعه روشن شده است. مردم خشم خود را به شیوه‌های گوناگون بصورت علنی و شدید افشاگرانه ابراز می‌کنند. اما تجربه مبارزاتی نشان داده است که اعتراض خود به خود باعث تغییر رژیم و یا تحول اجتماعی نمی‌شود. در عصر کنونی بدون همبستگی و سازماندهی، افشاگری همیشه در سطح خود می‌ماند و در برخی

سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی خواست اکثریت جامعه است



روز جهانی علیه خشونت بر زنان بقیه از صفحه ۱

درست در تشخیص این واقعیت است. خشونت علیه زنان در همه نظام های سلطه گر طبقاتی به جلوه های متفاوت و با ویژگی های خود موجود بوده و همچنان تا به امروز ادامه دارد. قتل خواهران میرابیل ریس سه زن لاتینی در ۲۵ نوامبر جنبشی را علیه خشونت به زنان کلید زد که به شکرانه گسترش جنبش زنان در سراسر جهان و بویژه در غزه که زنان و کودکان قربانیان اصلی نسل کشی و تجاوز فاشیستی صهیونیسم جهانی شده اند، امسال جنبش های کارگری و مترقی جهان بار دیگر به اشکال مختلف به امر مبارزه علیه خشونت به زنان رو آورده و مسئله ستم به زن و خشونت علیه زن را جزوی جدا ناپذیر از مبارزه طبقه کارگر می دانند.

تاریخ زن ستیزی و خشونت علیه زنان ریشه دیرینه دارد و ستمگری مرد سالاری در حیطه خانواده با استثمار انسان از انسان را در حیطه جامعه تواما در بر می گیرد. از این منظر مبارزه علیه خشونت به زن در عین حال علیه مرد سالاری و علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم می باشد. تئوری مبارزه طبقاتی با تاکید بر پیوند ستم و استثمار، با هدف انسجام جنبش رهایی بخش زنان با جنبش کارگری، جنبش زنان علیه خشونت و ستم مرد سالاری را، جزوی از جنبش کارگری و سوسیالیستی در دوران تاریخی انقلابات پرولتاریایی ارزیابی میکند. مبارزه علیه خشونت به زن، پیوند ناگسستنی با رهایی طبقه زنان و مردان کارگر و براندازی نظام سرمایه داری و امپریالیسم دارد.

مبارزات زنان در ایران و پیشتازی آنها در دفاع از حقوق خود ریشه دیرینه دارد و یکی از ستون های استوار جنبش چپ و کمونیستی ایران در دوران معاصر بوده است. زنان در دل جنبش مشروطیت پا به میدان مبارزات اجتماعی گذاشتند و بیداری زن را پیوندی ناگسستنی با انقلاب عمومی مردم ایران برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی زدند. این یکی از ویژگی و دستاوردهای جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران در منطقه است که همچنان تا به امروز ادامه دارد. گواه این واقعیت در اینست که در این پنج دهه گذشته تحت یک رژیم مستبد مرد سالار اسلامی، جنبش مقاومت علیه مرد سالاری توانسته به یکی از جریان های تغییر بزرگ تبدیل شود. مبارزات زنان که در همان روزهای اول پا گرفتن نظام جمهوری اسلامی با نه به خمینی در مورد حجاب اجباری در میدان ها گفتن شروع شد؛ جنبش چپ و کمونیستی ایران را توانسته

تیز قدرت سازماندهی و جمع آوری نیروها را کند کرده است. جامعه هر چه بیشتر بسوی قطب بندی شدن روشن طبقاتی حرکت می کند.

در این میان همه نیروهای اجتماعی تلاش می کنند که از طُرُق گوناگون به سازماندهی و تشکل سازی دست زنند. رقابت بر سر بدست گیری هژمونی اعتراضات اجتماعی برای کسب قدرت سیاسی امری طبیعی در کارکرد نیروهای اجتماعی است. تمامی نیروهای سیاسی در یک جامعه مسئله کسب قدرت سیاسی را در مد نظر قرار می دهند. در این میان کمونیست ها به مثابه نیروهای پیشرو اجتماعی از این قاعده مستثنی نیستند. بویژه که درسهای انقلابات صد سال گذشته برخی از ضرورت های انقلاب اجتماعی را مطرح کرده و آزموده است. یکی از این درسها مسئله ایجاد حزب کمونیست به مثابه ابزار انقلاب بخاطر سرنگونی انقلابی رژیم های سرمایه داری و ادامه انقلاب و ساختمان سوسیالیسم است. حزب رنجبران بطور دائم علیه نظرات نادرست در برابر ایجاد حزب کمونیست واحد و سراسری ایستاده است. نظراتی که ایجاد حزب را یا بعنوان ابزار انقلاب نمی پذیرد و یا آنرا به آینده واگذار کرده و دسته دیگری وظایف حزب کمونیست را صرفا در گروه و حزب سیاسی خود معنی کرده اند.

آیا سوسیالیست ها و کمونیست ها در سطح افشاگری باقی می مانند. باقی ماندن در این سطح یعنی واگذاری میدان مبارزه طبقاتی به نیروهای سرمایه داری جامعه. تا بار دیگر در شکلی دیگر حاکمیت سرمایه را به قدرت برسانند. اگر کمونیست ها دارای اشکالاتی در پیشروی در امر سازماندهی و انقلاب هستند، می بایست بدون گروه گرایی و فردیت از دوران پراکندگی گذر کنند تا در امر سازماندهی کارگران و زحمتکشان جامعه نقش تاریخی خود را ایفا کنند. دوران اعتراضات مقطعی بدون سازمان و تشکل گذشته است. دوران استفاده بهینه از تمامی امکانات اجتماعی مترقی و تکنولوژیکی در خدمت امر سازماندهی برای سرنگونی رژیم فاسد، عقب مانده و قرون وسطایی اسلامی و انقلاب اجتماعی فرا رسیده است. اگر در سال های ۵۶-۵۷ کم تجربگی، ندانم کاری و اشتباهات کوچک و بزرگ سد راه شدند، برای بار دوم، اشتباهات دیگر برای نیروی مترقی و انقلابی، تاریخا قابل قبول نیست اگر در پراکندگی کنونی باز هم شاهد به قدرت رسیدن جناح دیگری از بورژوازی در ایران باشد.

ع.غ
۱۴۰۴

مواقع به مثابه آب سردی است که بر آتش خشم مردم ریخته می شود. افشاگری در دورانی که جامعه از دوران خمودی و رکود در حال سر بلند کردن است به یک ابزار گفتاری تحول زا که خود به رشد اعتراضات کمک می کند، تبدیل می شود. اما وقتی جامعه با تجربه سه دهه اعتراضات توده ای و وسیع خیابانی روبرو است و جامعه در تب و تاب تغییرات می سوزد، وقتی جامعه در سه دهه گذشته تجربیات جنبش های ۷۶، ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ برخوردار است و در تمامی آنها شعارها و اهداف هر چه بیشتر رادیکالیزه تر و مترقی تر شده است، وظیفه افشاگری و روشننگری برای روشننگران و تحصیلکرده ها و حتی افرادی که سعی می کنند خود را از سیاست بدور نگه دارند، بطور اساسی انجام شده است و باعث رسیدن جامعه به سطحی از آگاهی شده است. بدون گذار از افشاگری و روشننگری به یک کار جدی سازماندهی جامعه در موقعیت کنونی خود در جا خواهد زد. روشن است که وظایف تبلیغ و ترویج و افشاگری و روشننگری هیچگاه تعطیل بردار نیست، مهم درک وظایف هر دوره برای جنبش انقلابی برای تحقق وظایف تاکتیکی و استراتژیکی انقلاب اجتماعی است.

امروزه دارودسته های بورژوازی در اپوزیسیون بویژه دارو دسته های پرو امپریالیستی سلطنت طلبان با بهره گیری از کمک های امپریالیستی و راه اندازی دهها کانال تلویزیونی، یوتیوبی و دیگر آپلیکیشن های اجتماعی و اتاق های گفتگو، سعی به نشان دادن و کانالیزه کردن رهبری اعتراضات اجتماعی بطرف خود هستند. در این وضعیت سیاسی، رژیم جمهوری اسلامی هم بیکار ننشسته و با دهها مدیاهای اجتماعی سعی دارد که میدان رقابت را مدیریت کند. در این میان نیروهای کمونیست و طرفداران طبقه کارگر از امکانات کمتر تبلیغاتی در برابر نیروی سرمایه داری، ناشی از پراکندگی بطور کامل بکار گرفته نشده است. تبلیغات سرتاسر دروغ و فریب افکار عمومی در سطح ملی و بین المللی علیه کمونیسم به یک وظیفه عمومی تمام جناح های بورژوازی تبدیل شده است. با تمامی این احوال جنبش های مترقی اجتماعی از جمله کارگران و زحمتکشان، معلمان و پرستاران، روشننگران و نویسندگان، زنان و جوانان، باننشستگان و..... همچنان در صحنه اجتماعی به مبارزه برای کسب خواست های صنفی و سیاسی خود ادامه می دهند، این مبارزات از درون خود عناصر بسیار مترقی را تربیت کرده است. این نشان از قدرت سازماندهی طبقات فرودست جامعه دارد که هیچ نیروی سرمایه داری قادر به نفوذ فکری در آن نیست اما پراکندگی و خرده کاری لبه



اساسی جامعه که قوانین جزا از آن نشات می گیرد دارای اشکالات اساسی است. بطور نمونه در قانون اساسی جمهوری اسلامی موارد زیر آمده است:

در بند ب از ماده ۷ قانون جزا آمده است " در صورتی که جرم ارتكابی از جرایم موجب تعزیر باشد،" قانون فوق ، شکنجه را که جمهوری اسلامی اسم آنرا تعزیر گذاشته است در قوانین به رسمیت شناخته است. در قوانین جزائی جمهوری اسلامی بندها و ماده هایی از این دست زیاد هستند. سرپیچی از قوانین جمهوری اسلامی یعنی سرپیچی از قوانین اسلامی در قوانین جزائی در بخش دوم - مجازات ها، فصل اول مجازات های اصلی و ذیل آن ماده ۱۴ در ۴ قسم به ترتیب زیر آمده است، " الف - حد، ب - قصاص، پ - دیه، ت - تعزیر. مفهوم این تقسیم بندی های به ترتیب عبارتند از الف حد: زدن تا حد کشتن از سنگسار تا شکنجه با شلاق و تابوت های حاج داوود و غیره. ب. قصاص: قصاص یعنی انتقام در برابر جرم مانند چشم در برابر چشم ، دست بریدن در برابر دزدی و انتقام گیری به شیوه آخرین حد وحشیگری قرون وسطایی دوران بربریت انسانی پ دیه: به مفهوم پول در برابر جرم. در این مفهوم قبل از آنکه قوانین مجازات را تعیین کند به ثروتمندان اجازه می دهد که با پول خود هر جرمی تا حد قتل را مرتکب و با پرداخت پول از مکافات بگریزند و از طرف دیگر موضوع را به درون خانواده های مجرمین و مورد جرم واقع شدگان بکشاند و خشونت و کینه عمومی را دامن بزنند. که رسمی کاملا عشیرتی و متعلق به دوران قرون وسطا می باشد. ت تعزیر: روشن ترین بیان شکنجه در قانون و رسمیت دادن به بربریتی که دولت علیه مخالفان خود اعمال می کند. حدود و کیفیت تمامی چهار دسته از مجازات ها هم اساسا توسط شرع مقدس تعیین شده است.

موارد تأیید حکم اعدام هم بسیار متعدد است از جمله مسائل جنسی مانند زنا، همجنس گرایی، قذف، شرب خمر، محاربه با خدا، فساد فی الأرض، سرقت ، قتل عمد(در صورت درخواست اولیای دم)، جرائم امنیتی، تجاوز و آدم ربایی، اقدام مسلحانه، برخی جرائم اقتصادی سنگین، حمل و نگهداری و قاچاق گسترده مواد مخدر، شورش مسلحانه، فرار از جبهه جنگ، ظاهرا در قوانین برای جرم های سیاسی که هنوز هم تعریف درستی نشده است حکم اعدام نیامده است ولی کیست که نداند بخش بزرگی از اعدام شدگان متعلق به سازمان های سیاسی و فعالین جنبش های اجتماعی بوده اند و هستند. به همین دلیل بخاطر ناروشن گذاشتن زندانی سیاسی رژیم مخالفین سیاسی خود را با احکامی نظیر تشویش اذهان عمومی؛ توهین به رهبری و..... محکوم می کنند که عمیقا مبنای سیاسی دارد.

کادراهی که چاره رهایی زنان را در مبارزه برای پیروزی طبقه کارگر و سوسیالیسم می دیدند و تا آخر ایستادند و از راه گلگون شده زنان علیه مرد سالاری، علیه خشونت، ستم و استثمار دفاع کردند.

حزب رنجبران ایران



مهوش جاسمی (عکس عملیاتی ساواک)

مبارزه برای لغو اعدام و قوانین قرون وسطایی

جنگ ۱۲ روزه فرصتی برای رژیم جمهوری اسلامی بود که بار دیگر ماشین اعدام را در سطحی بالاتر بکار بگیرد. اعدام هایی که بعلت تجاوز خارجی به ایران تحت عنوان جاسوس های دشمن انجام گرفت و بسیار دیگری که حتی قبل از جنگ ۱۲ روزه در زندان بودند هم مورد مجازات سنگین و ضد انسانی اعدام واقع شدند.

جمهوری اسلامی از روز به قدرت رسیدنش تا به حال یک دم از اعدام مخالفین و دشمنانش باز نایستاده است. بیش از دهها هزار زندانی به چوبه های دار سپرده شدند. برخی از اعدام های اخیر در ملاعام انجام گرفته است. اعدام هایی که از مسئله قتل تا جاسوسی و غیره را در بر میگیرد. همانطور که حزب ما بارها نوشته است ما شدیداً مخالفت خود را با اعدام و قوانین قرون وسطایی اعلام کرده ایم. اعدام عمل نفرت انگیزی است که رژیم های طبقاتی به وفور آنرا انجام می دهند. اما تعداد اندکی از رژیم های جهان هستند که آنرا در ملاعام با نمایش ترس و ارباب جامعه همراه می کنند. اگر قرار بود اعدام و خشونت جلوی جرم را بگیرد تا به حال با اعدام هزاران نفر این کار اتفاق افتاده بود. ولی آنچه که روشن است جامعه طی بیش از ۴ دهه به سطح بالاتری از خشونت رسیده است.

با اینحال در این روزها شعارها اساسا علیه لغو اعدام است که بخودی خود نادرست نیست. اما برای جلوگیری از تجاوز به حقوق زندانی و اساسا شهروندی ناکافی است. اینکه اعدام ها در ایران به بخشی از قوانین جزایی تبدیل شده است. بیش از پیش نشان می دهد که قوانین

به نوسازی وادار کند. امروز کل جنبش چپ ایران بر این باورند که پیروزی طبقه کارگر در گرو جنبش توده ای زنان است. زنان ایران از انقلاب مشروطه تا بحال در کلیه مبارزات رهایی بخش، ضد امپریالیستی و برای آزادی و سوسیالیسم حضور پر رنگ داشته اند، با اینکه در جنبش اخیر زن زندگی آزادی در پیشاپیش صفوف اعتراضات حرکت می کردند اما خشونت علیه زنان همچنان به قوت خود باقی است و قوانین شریعه اسلامی همچنان مدافع مرد سالاری باقی مانده است. در ایران ما شوربختانه همچنان خشونت علیه زنان ادامه دارد. البته در کشوری که در سر لوحه قانون اساسی اش زنان را با خانواده، نه به عنوان عضوی مستقل جامعه تعریف می کند، انتظاری بیش از این نمی توان داشت. اما مبارزه و مقاومت زنان علیه این وضع همچنان ادامه دارد.

ماتریالیسم تاریخی خشونت علیه زنان را تنها در دایره فرهنگی و نظام مرد سالاری بررسی نمی کند بلکه تاکید دارد ستم به زنان و تبعیض علیه زنان امروزه برخاسته از جامعه طبقاتی و مستقیماً به امر مالکیت خصوصی و قدرت سیاسی ناشی از تصاحب ابزار تولید سرمایه داری مربوط می شود. در نتیجه از این دیدگاه مبارزه علیه خشونت به زن، به مبارزه طبقه کارگر و حزب پیشرو طبقه، علیه امپریالیسم و سرمایه داری گره خورده است. جهان کنونی در هرج و مرجی عظیم ناشی از بحران ساختاری اقتصادی و سیاسی قرار دارد. گرایش راست فاشیستی بار دیگر برای نجات سرمایه داری در کشور های متروپل سنگرها را یک به یک فتح می کند. در برابر این گرایش راست فاشیستی سرکرده گرا تنها گرایش از پائین کارگری، چپ و کمونیستی است که می تواند پرچمدار مبارزه در حال گسترش علیه خشونت علیه زنان باشد. بزرگترین دستاورد جنبش زنان ایران در اینست که همراه و همسو با خط مشی سیاسی عمومی جهانی کارگری و ضد ستمگری و جریانات راست فاشیستی حرکت کرده است

حزب رنجبران ایران کادرها و رهبران خود را در مبارزه علیه هر دو نظام - شاهنشاهی و اسلامی زیر شکنجه های سخت از دست داده است اما ضروریست یاد دگتر معصومه طوافچیان و وفا جاسمی را امروز زنده نگهداریم که زیر شکنجه تا آخرین لحظه مقاومت کردند. نه تنها محمد رضا شاه دستور کشتن آنها را به ثابتی داد بلکه طبق اقرار یکی از شکنجه گران " دستور از بالا بود که آنقدر شکنجه بدید تا بمیرند " آنها را زیر شکنجه کشتند و حتا جنازه آنها را به خانواده هایشان ندادند. آنها از زنان برجسته کمونیست بودند که برای رهایی زنان جان خود را فدا کردند. ما همچنان وفادار به آموزش های رفقا شکوه و وفا هستیم.

مبارزه برای لغو اعدام و قانون قصاص قرون وسطایی



به تن در میدان ها و کوچه و پس کوچه های شهرها، در عمل نشان داده بودند کارد به استخوانشان رسیده و برای تغییر وضع ناهنجار زندگی شان بر خواهند خاست. اعتراضات بر اثر خشونت نیروهای مسلح سرکوبگر چنان دامنه خونینی به خود گرفت که اعتراضی نبود که کشته روی کشته نداده باشد. تا امروز هنوز خانواده ها در جستجوی فرزندانشان هستند. بعد از صدها و هزارها کشته هنوز دقیق معلوم نیست که چند هزار اعتراض کننده دستگیر شدند. این قیام خونین و بر حق توده های نا راضی را رژیم جمهوری اسلامی با شدیدترین برخورد سرکوبگرانه در هم شکست و ظاهرا پیروزی خود را جشن گرفتند اما آخرین تیر خلاصی بود که بر لش بیمار خود رهبران جمهوری اسلامی رها کردند.

منطق مرتجعان در برابر توده ها سرکوب است و این شیوه عملکردی بارها از سوی حاکمیت جمهوری اسلامی بکار گرفته شده است. منطق توده ها مقاومت، برخاستن، متشکل شدن و اتحاد و همبستگی تا پیروزی است. تاریخ ۴۷ ساله این روند مبارزه را به خوبی گواهی می دهد. خیزش آبان ۹۸ را سرکوب کردند، خیزش مهسا طولانی تر و گسترده تر برخاست و جامعه ایران امروز در التهاب خیزش دیگری به سر می برد چون وضع بی سامان توده های عظیم مردم هر روز بدتر شده است. کارگران هر روز در اعتصابند، بازنشستگان، معلمان، پرستاران در اعتراض اند. دامنه نا رضایی ها به بیش از نود درصد رسیده است.

آیا در این اوضاعی که تهدید حمله خارجی برای حمله به ایران موجود است حاکمیت برای سرکوب خیزش بعدی توده ها خود را آماده می کند یا با درس گیری از این روند منحوس گذشته راه تسلیم در برابر مطالبات مردم را در پیش می گیرد؟

در چنین اوضاعی وظیفه نیروهای چپ و کمونیست است با حرکت از شرایط مشخص بحرانی کنونی با تمام قوا به امر سازمان دهی و تقویت جنبش کارگری، یاری رسانی به مردم در وسیعترین اشکال طبق شرایط مشخص بپردازند، علیه سکتاریسم و فرقه گرایی مبارزه کنند و به ندای وحدت طلبانه توده ها پاسخ مثبت دهند.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است سرمایه داری نئولیبرالیسم، مافیایی رانت خوار، ایران را به لبه پرتگاه کشانده است. تنها یک راه برای نجاتش موجود است. حرکتی از پائین به رهبری طبقه کارگر با هدف قدرت گیری شورایی و کوتاه کردن دست مثنی کوچک صاحبان قدرت حاکم.

وفا جاسمی

دادگاهها توسط مردم و قطع دست حاکمین از دخالت در امور قضائی و بند های دیگر هم هست که می توان در اسناد حزب در سایت حزب رنجبران مطالعه کرد

حزب رنجبران به خوبی می داند که اساس قوانین نابرابر کنونی ریشه در منافع طبقات حاکم اسلامی جامعه دارد و تا زمانی که این جمهوری اسلامی در قدرت است قوانین بشدت نا عادلانه ادامه خواهد داشت ، برای رفع این مشکل فقط اراده متشکل مردم قادر به تغییر آنها و از بین بردن حامیان دولتی آن است . زندانی سیاسی عقیدتی و فکری و فرهنگی بایستی بدون قید شرط آزاد شوند علیه اعدام ، علیه شکنجه

آبان ۱۴۰۴

آبان خونین نشان از مقاومت مردمی و اعتراض



اعتراض مردم در جمعه ۲۴ آبان ۹۸، به بالا بردن قیمت فرآورده های نفتی در ایران بود. از آغاز روز جمعه ۲۴ آبان قیمت هر لیتر بنزین سهمیه بندی ۱۵۰۰ تومان و هر لیتر بنزین آزاد ۳ هزار تومان اعلام شد و به یکباره قیمت بنزین ۵۰ درصد افزایش یافت. برای محکم کاری و جلوگیری از هرگونه اعتراض رسانه های دولتی تاکید کردند این تصمیم جمعی سه قوه است و راس نظام هم آنرا تأیید کرده است. از طرف دیگر در تدارک برای جلوگیری از گسترش اعتراضات به کلیه نیروهای سرکوب گر آماده باش داده شده بود. ایران به میدان جنگی سراسری در آغاز بر سر افزایش قیمت بنزین و به سرعت بر سر اساسی ترین مسایل معیشتی مردم تبدیل شد.

حاکمان خوب می دانستند و در خیزش های قبلی توده های عظیم مردم در نبرد های تن

روشن است که با قوانینی از این دست، درخواست عدم خشونت ساده انگاری نسبت به رژیم است که قوانین قصاص اسلامی را به جامعه ای مدنی تحمیل کرده است. در جوامعی که رژیم های حاکم سیاسی با جنبش های مترقی گسترده ای در برابر خود روبرو هستند. برای حفظ حاکمیت خود مجبور به اعمال خشونت بیشتر و هولناکتر هستند. از اینرو برخی از این دسته از حاکمان جهان علاوه بر خشونت علنی تحت پوشش قوانین به خشونت های پنهان مانند رژیم پینوشه در شیلی بعد از کودتا هم دست می یازند. نمونه آن ناپدید شدن هزاران زندانی در آمریکای لاتین در رژیم های نظامی بود که از طرف امپریالیست ها پشتیبانی می شد. امروز هم در ایران خشونت پنهان با ساختن زندان های مخفی و شکنجه گاههای عجیب و غریب اعمال می شود. جامعه ایران جامعه ای که تلاش کرد بعد از انقلاب مشروطیت، با قوانین مدنی و مدرن کار کند اما هر بار با روی کار آمدن رژیم های دیکتاتوری این مهم تحقق نیافت. اما با روی کار آمدن جمهوری اسلامی وضعیت قوانین جزایی بسیار بدتر شد و حاکمان جدید با تعیین قصاص اسلامی عملا قوانین جوامع قرون وسطایی را به جامعه حاکم کردند. قوانین اسلامی که بر جامعه حاکم شد فقط در پایمال کردن حق زندانی و جزا نبود حقوق زنان ، فرودستان ، روشنفکران و اکثریت جامعه به یغما رفت. در برابر مقاومت شدید مردم رژیم جدید به شدیدترین سرکوب ها با توسل به قصاص اسلامی روی آورد که هنوز جامعه نتوانسته با مبارزات خود آنرا درهم بشکند.

قوانین جزا که اعدام و شکنجه جزیی از آن است به مثابه مکملی است بر دیگر قوانین عقب مانده و تا وقتی رژیم جمهوری اسلامی مانند بختکی بر روی جامعه حضور دارد، ادامه خواهد یافت. البته مبارزات تا کنونی برخی از این قوانین را کم لن یکون کرده است. اما با اشاره رژیم ولایت فقیه در صورت عقب نشینی مبارزات مردم ، می تواند مجددا فعال شود. در برنامه حزب در کنگره سوم آمده است.

دفاع از آزادی عقیده، بیان، قلم، اعتصاب، تشکل و منع هر گونه تعقیب افراد بخاطر عقیده و مرام مبارزه برای آزادی بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی

مبارزه برای منع هر گونه شکنجه جسمی و روانی به هنگام بازداشت افراد

مبارزه برای لغو اعدام و قانون قصاص قرون وسطایی

مبارزه برای ایجاد شرایط انسانی در زندانها از نظر بهداشت، درمان، کار و احترام به حقوق زندانیان

مبارزه برای انتخاب هیئت منصفه در کلیه



از طبقه تا پلتفرم: استراتژی‌های نوین سازماندهی چپ در زیست دیجیتال

مقدمه

اگر قرن بیستم صحنه‌ی نبرد طبقات در کارخانه، خیابان و اتحادیه بود، قرن بیست‌ویکم میدان نزار را به درون شبکه‌ها، پلتفرم‌ها و زیست دیجیتال کشانده است. در چنین جهانی، چپ دیگر نه فقط با دولت و سرمایه، بلکه با الگوریتم و زیرساخت‌های پنهان انباشت داده مواجه است؛ دشمن امروز، صرفاً کارفرما نیست بلکه سامانه‌ای است که رفتار، میل، و حتی شور رهایی را مهندسی می‌کند. پرسش محوری این متن چنین است: چگونه می‌توان چپ را، به‌عنوان یک نیروی سازمان‌دهنده‌ی اجتماعی، از «طبقه‌ی صنعتی» به «شبکه‌ی آگاهی جمعی» منتقل کرد - بی‌آنکه پیوند خود را با ریشه‌ی طبقاتی‌اش از دست بدهد؟

بخش اول: فروپاشی شکل‌های کلاسیک سازماندهی چپ

با سرکوب جنبش‌های کارگری و دانشجویی در دهه‌های اخیر و تضعیف احزاب چپ، «سازمان‌یافتگی» جای خود را به پراکندگی داده است.

در ایران، تشکلهای مستقل کارگری یا سرکوب شده‌اند، یا در قالب‌های امنیتی ادغام شده‌اند.

نسل جوان چپ دیگر نه در کارخانه که در فضاهای اینستاگرامی و ایکس (توییتر)، گروه‌های تلگرامی، سرورهای دیسکورد یا حلقه‌های کوچک فکری فعال است.

اما این پراکندگی دیجیتال، هرچند بالقوه حامل آگاهی طبقاتی است، در عمل دچار

«سیاست بدون سازمان» است. چپ امروز ایران در فضای دیجیتال، با «شعور انتقادی بالا اما توان کنش پایین» زیست می‌کند - آگاهی هست، اما پیوند و کنش جمعی نیست.

بخش دوم: پلتفرم به مثابه میدان نوین مبارزه طبقاتی

مارکس در قرن نوزدهم نوشت که سرمایه‌داری، نیروی کار را از محصول کار جدا می‌کند. در قرن بیست‌ویکم، سرمایه‌داری پلتفرمی این جدایی را به سطح تازه‌ای رسانده است: اکنون داده‌ی زیسته‌ی انسان‌ها - از کلیک تا احساس - به سرمایه تبدیل می‌شود. پلتفرم‌هایی چون اینستاگرام، ایکس (توییتر سابق)، یا تلگرام فقط ابزار ارتباط نیستند؛ روابط تولید جدیدی هستند، که در آن کاربران هم تولیدکننده‌اند و هم کالا. این فضاها شبکه‌ای از سلطه‌ی نرم و فیلترینگ نمادین می‌سازند، جایی که حتی اعتراض نیز به

زیربنای بازسازی آگاهی طبقاتی‌اند. بی‌آن، چپ دیجیتال صرفاً به یک برند از عصبانیت تبدیل می‌شود.

از طبقه تا پلتفرم، از آگاهی تا کنش

چپ در ایران امروز، میان دو جهان گرفتار است: جهان فرسوده‌ی مبارزات سنتی، و جهان شبکه‌ای که هنوز به شکل طبقاتی فهم نشده است. عبور از این شکاف، تنها با پیوند دوباره‌ی نظریه و عمل ممکن است - نظریه‌ای که درک کند «کارگر فضای مجازی» همان اندازه بخشی از پروتاریاست که کارگر کارخانه؛ و عملی که بتواند از پلتفرم‌ها، ابزار همبستگی و نه انزوا بسازد. چپ آینده، نه در شعار بلکه در اتصال هوشمند، اعتماد جمعی و بازسازی روایت‌هایی متولد خواهد شد. در نهایت، پرسش اصلی این نیست که چپ در پلتفرم‌ها چگونه حضور دارد، بلکه این است که آیا پلتفرم‌ها را به میدان مبارزه‌ی طبقاتی بدل کرده است یا نه.

زنده باد همبستگی طبقاتی

توضیحات بر متن بالا

۱. معنای عنوان: «از طبقه تا پلتفرم»

عبارت «از طبقه تا پلتفرم» به معنای کنار گذاشتن طبقه نیست، بلکه یعنی:

طبقه‌ی کارگر و نیروهای تحت ستم امروز در زیست دیجیتال (فضای مجازی، شبکه‌ها، اپلیکیشن‌ها) حضور دارند، و اگر حزب بخواهد آن‌ها را سازمان دهد، باید به آنجا نیز برود. در گذشته، مرکز زندگی اجتماعی کارخانه، خیابان یا دانشگاه بود. امروز برای میلیون‌ها جوان ایرانی، اینستاگرام و تلگرام همان نقشی را دارند که کارخانه و میدان شهر در قرن بیستم داشتند - جایی برای ارتباط، هویت‌یابی و اعتراض.

بنابراین ادامه‌ی همان مبارزه‌ی طبقاتی، اما در میدان جدید.

۲. حزب هنوز لازم است - ولی باید مدرن شود

در متن گفته ایم که ساختار قدیمی حزب (به‌صورت عمودی، فرمان‌محور و متمرکز) دیگر با واقعیت دنیای امروز هماهنگ نیست. نه به این معنا که حزب باید منحل شود، بلکه یعنی:

حزب باید با حفظ مناسبات و تصمیمات خود، به سمت «شبکه‌سازی افقی و ارتباطی» نیز حرکت کند. در گذشته سازماندهی کارگران نیازمند جلسات مخفی، چاپ اعلامیه و ارتباطات خطی بود. امروز سازماندهی می‌تواند با فضای مجازی انجام شود - به‌صورت گروه‌های هم‌سطح، بدون تمرکز مفرط، ولی با انسجام فکری.

این یعنی حزب مدرن و به روز، نه حذف

الگوریتم و اگذار می‌شود. در چنین شرایطی، چپ اگر بخواهد زنده بماند، باید از پلتفرم نه فقط به‌عنوان ابزار نشر، بلکه به‌عنوان میدان مبارزه‌ی طبقاتی جدید استفاده کند. یعنی:

مبارزه‌ی امروز، در سطح داده و دیدپذیری جریان دارد - نبرد برای کنترل روایت، نبرد برای تبدیل آگاهی به کنش.

بخش سوم: استراتژی‌های نوین سازماندهی در فضای مجازی

۱. از هسته‌های فکری تا شبکه‌های هم افزا
چپ دیجیتال باید در کنار شکل سنتی حزب - که عمودی، متمرکز و رهبری‌محور بود - به سمت شبکه‌های هم‌سطح و انعطاف‌پذیر نیز حرکت کند. سس‌س‌س هسته‌های کوچک اندیشه و کنش، که در سطوح مختلف (دانشگاهی، کارگری، فمینیستی، محیط‌زیستی، فرهنگی) فعالیت دارند، می‌توانند از طریق پیوندهای دیجیتال، به نوعی «سازمان افقی» بدل شوند. این ساختار، نه در تقابل با حزب، بلکه به‌عنوان فرم جدید حزب دیجیتال قابل تصور است - حزبی بدون دفتر، اما با حافظه و پیوند جمعی.

۲. بازتعریف کنش سیاسی به مثابه تولید محتوا

در زیست دیجیتال، هر محتوا (پست، ویدیو، مقاله، حتی میم) می‌تواند حامل جهت‌گیری طبقاتی باشد. چپ باید با جدیت وارد نبرد نمادین در سطح زبان و تصویر شود. در ایران، که میدان عمل خیابانی محدود است، روایت و زبان به میدان اصلی قدرت بدل می‌شود؛ بنابراین بازسازی گفتمان چپ، یعنی خلق روایت‌های بدیل درباره‌ی فقر، کار، زن، بدن، و آزادی.

۳. امنیت، ناشناسی و سازمان در سایه

یکی از موانع اصلی کنش چپ در فضای دیجیتال، سرکوب و نظارت دولتی است. بنابراین، چپ دیجیتال باید از امنیت سایبری و ساختارهای مخفی سازماندهی بهره‌گیرد: از رمزنگاری تا شبکه‌های مقاوم در برابر نفوذ اطلاعاتی. اما مهم‌تر از تکنیک، «اعتماد جمعی» است - چیزی که تنها از طریق گفت‌وگو، شفافیت اخلاقی و پیوند انسانی ساخته می‌شود.

بخش چهارم: چپ اینستاگرامی و بحران معنا

یکی از خطرات اصلی در زیست پلتفرمی، سطحی‌سازی رادیکالیسم است. الگوریتم‌ها شور و خشم را به محتواهای قابل مصرف تبدیل می‌کنند، و در نهایت هر فریاد اعتراضی به «ترند» بی‌اثر بدل می‌شود. بنابراین، چپ برای بقا باید از سیاست هیجان به سیاست معنا بازگردد: تحلیل، آموزش، ترجمه، و گفت‌وگوی جمعی، همچنان



حزب.

۳. زیست دیجیتال به عنوان میدان جدید مبارزه طبقاتی

در متن توضیح دادم که پلتفرمها (مثل اینستاگرام یا تلگرام) فقط ابزار تفریح نیستند، بلکه در واقع میدانهای جدیدی از **سلطه و تولید سرمایه** هستند. کاربر در این فضاها هم تولیدکننده است (پست میگذارد، محتوا میسازد) و هم کالا (اطلاعاتش فروخته می شود).

یعنی همان مناسبات استثمار در قالبی نرمتر ادامه دارد. ابراین، اگر چپ نتواند در این فضا حضور فعال و آگاهانه داشته باشد، **بورژوازی دیجیتال (شرکت های پلتفرمی و دولت ها)** میدان را کاملاً در اختیار میگیرند.

چپ باید بیاموزد در این فضا: آگاهی طبقاتی را منتقل کند،

روایت خودش از عدالت و رهایی را بسازد،

و نگذارد سرمایه داری دیجیتال ذهنها را یکدست کند. رضا پهلوی و مجاهدین میلیون ها دلار سرمایه گذاری در فضای مجازی دارند. اگر اهمیت حضور حزب در فضای مجازی را دست کم بگیریم بازنده خواهیم بود.

۴. «چپ دیجیتال» یعنی شکل جدید همان مبارزه قدیمی

بعضی از رفقا احتمالاً با شنیدن عبارت «چپ دیجیتال» احساس کردند که گفتمان طبقاتی به نسبییت فرهنگی تبدیل شده. در حالی که برعکس:

منظور از چپ دیجیتال این است که:

چپ امروز باید بتواند در فضای مجازی همان کاری را بکند که در گذشته در کارخانه، محله یا دانشگاه انجام می داد - یعنی **آگاهی سازی، ارتباط و سازمان دهی**.

به جای اعلامیه چاپی، محتوا و روایت؛ به جای تظاهرات محدود، کمپین آگاهی بخش؛ به جای بیانیهای حزبی خشک، گفت و گوی عمومی و قابل فهم برای مردم.

۵. درباره رویز بونیسیم

برای وفادار ماندن به مارکسیسم، باید ابزار مبارزه را با شرایط تاریخی جدید تطبیق داد؛ وگرنه چپ از جامعه جدا می شود. با تمام وجود معتقدیم جای حزب رنجبران در فضای مجازی خالی است. باید حزب را مدرن کنیم.

۶. چرا حضور در فضای مجازی حیاتی است؟

زیرا امروز، ذهنها، احساسات و افکار مردم در همان جا شکل میگیرد. نتانیاهو طبق گزارش خبری هآرتص، میلیون ها دلار سرمایه در جهت پررنگ تر کردن رضا پهلوی در شبکه های اجتماعی انباشت کرده و به کمک هوش مصنوعی همه جا او را نشان میدهد. اگر چپ در این فضا غایب باشد، میدان را به نیروهای راست، مذهبی، ناسیونالیستی و

انسان تاریخی بازشناخته شود. این نوشته در زمانهای پدید آمده که هر سخن از تاریخ، یا به نوستالژی بدل می شود یا به جبر ساختاری تقلیل می یابد. از این رو، ارزش کار در آن است که تاریخ را همچون میدان تضاد نیروها می بیند و سوژه را در میانه این میدان قرار می دهد؛ نه چون نظاره گر، بلکه به مثابه حامل تجربه و کنش. اما درست از دل همین نقطه ی قوت، ضرورت گشودن پرسشی تازه نیز سر برمی آورد: در عصری که خود تاریخ از بنیان دگرگون شده است، آیا استعاره ی «ارابه» هنوز می تواند تمامیت تجربه ی تاریخی ما را توضیح دهد؟

اگر استعاره ی ارابه در روایت های کلاسیک، هنوز نشانی از فاصله گذاری میان انسان و حرکت تاریخی را در خود نگاه می داشت - گویی نیروی بیرون از ما، بر ما می گذرد و ما را در غبار خود می گذارد. شاید امروز باید تاریخ را نه شیئی در حرکت، بلکه جریان ی در تپش فهمید: رودخانه ای از نیروهای مولد که تضادها بستر آن را می سازند و توده ها سرچشمه آن اند. در این افق، تاریخ نه چیزی خارج از انسانها، بلکه حرکت خود آنان است؛ انسان تولیدکننده، انسان درگیر کار و بازتولید اجتماعی، انسان زیسته در تناقض و حامل امکان گسست. این رودخانه، گاه آرام پیش می رود، گاه مسیرش را می پیچاند، گاه طغیان می کند و گاه از دل سنگلاخ ساختارها شکافی تازه می گشاید. اگر تضاد، قانون حرکت دیالکتیکی است، در این جریان نیز اختلاف نیروها، فشار جریان و مقاومت سنگهاست که مسیر تاریخ را تعیین می کند. بدین سان، تاریخ نه چون ارابه ای از بیرون بر ما عبور می کند، بلکه چون رودخانه ای است که از درون نیروهای مولد جامعه حرکت می گیرد؛ هر پیچ و خمش بازتاب نسبت میان قدرت و رهایی، سرکوب و مقاومت، و ساختار و عاملیت است.

تاریخ معاصر بیش از آن که در قالب یک مسیر ممتد و قابل رؤیت حرکت کند، خود را در فشردگی داده، شتاب تکنولوژی، انقطاع های ناگهانی، سازوکارهای زیست سیاست و قدرت های الگوریتمی بازتولید می کند. تاریخ دیگر تنها «نمی تازد» و از «روی بدن ها نمی گذرد»؛ بلکه در مدارهای اطلاعاتی، نظارتی و اقتصادی بازآرایی می شود. در چنین جهانی، سوژه نه در برابر یک نیروی واحد، بلکه در برابر شبکه ای از قدرت ها قرار می گیرد که هم زمان بدن، رفتار، حافظه و زمان او را دربر می گیرند. این وضعیت، ضرورت بازاندیشی در عاملیت انسانی را برجسته می کند؛ اینکه چگونه سوژه می تواند در دل چنین جهان چندلایه ای، بار دیگر خود را به عنوان نیروی

نئولیبرال واگذار می کند. اینستاگرام امروز همان قدر سیاسی است که میدان تحریر یا خیابان انقلاب در دهه های گذشته بود. اگر حزب نتواند در این میدان هژمونی فکری بسازد، به تدریج از جامعه حذف می شود، حتی اگر هنوز ایدئولوژی اش درست باشد. رفقا، همبستگی و شعارهای همیشگی در میدان نبرد، کارخانه ها، دانشگاه و ... کارساز است اما تیغی برنده تر به وجود آمده، آن هم مبارزات سیاسی برای کسب هژمونی در فضای مجازی.

اگر عقب بمانیم، بازنده خواهیم بود.

با احترام

حلقه جوانان مارکسیست ایرانی

تأملی در آینه اندیشه

متن حاضر تلاشی است برای ورود به گفت و گویی انتقادی و روشنگرانه با مقاله «ارابه تاریخ و سوژگی معاصر» نوشته ایرج پناهی که در رنجبر شماره ۲۴۵ به چاپ رسیده است. مقاله اصلی با اندیشه ورزی خلاق و پیوند زدن مفاهیم فلسفه تاریخ، سوژه گی و تجربه ی زیسته جنش های امروز، چشم اندازی ارزشمند و تأمل برانگیز می گشاید و همین غنای نظری است که نقد آن را ضروری و ثمربخش می کند. هدف این نوشته نه ادامه دادن آن دیدگاه، بلکه گفت و گو با آن در زمین مفهومی خودش است؛ گفت و گویی که می کوشد از خلال همان زبان و همان صورت بندی ها، به کاستی بنیادی آن اشاره کند؛ اینکه سوژه گی در سطح تجربه ی فردی و زیستی متوقف می ماند و از افق مادی، طبقاتی و سازمان یافته ای که در سنت مارکسیستی-لنینی شرط امکان عاملیت تاریخی است، فاصله می گیرد. از این حیث، این نوشتار کوششی است برای آینه کردن اندیشه نویسنده در برابر خودش تا روشن شود که بدون پیوند سوژه با طبقه کارگر و حزب انقلابی، مفهوم سوژه گی در نهایت به بازنمایی زیبایی شناختی مقاومت فروکاسته می شود، نه به نیروی محرکه تاریخ.

از ارابه تا نیروی محرکه: بازاندیشی در سوژگی و تاریخ

آنچه در نوشته ی «ارابه تاریخ و سوژگی معاصر» برجسته می شود، نوعی آشتی میان تاریخ و اراده است؛ تلاشی برای آنکه در جهانی متلاطم و پرتناقض، بار دیگر جایگاه



دگرگون می‌کند، نه انبوهی از کنش‌های جزئی، بلکه پیوند آگاهانه این کنش‌ها با افق کلی رهایی طبقاتی است. وحدت این دو سطح-بدن‌های مقاوم و سازمان انقلابی- لحظه تکوین اراده تاریخی را رقم می‌زند.

در نهایت، تاریخ به مثابه روندی دیالکتیکی، همواره نفی نفی است: نفی انفعال، نفی سرنوشت‌باوری و نفی آن شکل از سوژگی که در مقام قربانی شکل می‌گیرد. گذار از مرحله مقاومت واکنشی به مرحله کنش آفرینش‌گر، تنها در افق مادی و طبقاتی آن قابل فهم است. همان‌گونه که متن اصلی با دقت بیان می‌کند، تاریخ نه باید از روی ما بگذرد، نه تنها با ما حرکت کند، بلکه باید به واسطه ما دگرگون شود. اما این «ما» مجموعه‌ای انتزاعی از انسان‌ها نیست؛ این «ما» همان طبقه کارگر و نیروهای زحمت‌کش‌اند که آگاهی‌شان در قالب حزب انقلابی به سطح خودآگاهی تاریخی ارتقا می‌یابد. در این معنا، نیروی محرکه تاریخ نیروی آگاه‌پرولتاری است که پراکسیس انسانی را به امکان واقعی رهایی بدل می‌کند. این لحظه وحدت نظریه و عمل، همان لحظه پراکسیس راستین است: جایی که سوژه، ساختار و تاریخ در افقی تازه و رهایی‌بخش به هم می‌پیوندند.

ی - راد آبان ۱۴۰۴

حلقه نیاوران و نقش آن در نابودی اقتصاد ایران.

پس از پایان جنگ هشت‌ساله و روی کار آمدن هاشمی رفسنجانی - که در آن زمان «سردار سازندگی» و رئیس مجلس بود - او به تدریج از سیاست‌های اقتصادی چپ‌گرای دوران جنگ فاصله گرفت. بر اساس خاطرات رفسنجانی، دو اقتصاددان تحصیل‌کرده دانشگاه کالیفرنیا، مرحوم محمدحسن نوربخش و محمدحسین عادل، که تازه رفت‌وآمد به کنفرانس‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را آغاز کرده بودند، مسئولیت تدوین برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی را برعهده گرفتند. این دو، نسخه‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را برای اخذ وام، به رفسنجانی دیکته کردند.

تعدیل اقتصادی موسسه نیاوران، مجموعه‌ای بود از سیاست‌های بازار آزاد، خصوصی‌سازی و کوچک‌سازی دولت به هر قیمت. موسسه نیاوران در ساختمانی شیک در منطقه نیاوران مستقر بود و حلقه‌ای از اقتصاددانان نئولیبرال را در خدمت داشت؛ از جمله

از نظم اقتصادی و سیاسی موجود بود. لنین بارها یادآور می‌شد که خودانگیختگی حتی اگر شجاعانه و تکان‌دهنده باشد-تنها آگاهی ابتدایی می‌آفریند و بدون پیوند با رهبری آگاه طبقه کارگر، نمی‌تواند به آگاهی تاریخی جهت‌دار تبدیل شود. گرامشی نیز تصریح می‌کرد که جنبش‌ها تنها زمانی به نیروی تاریخ بدل می‌شوند که بتوانند «هژمونی» و «رهبری اخلاقی-فکری» ایجاد کنند و به گفتار مسلط جدیدی برسند؛ امری که بدون سازمان‌یابی پرولتاری ناممکن است. ماو نیز از همین منظر می‌گفت: «توده‌ها نیروی محرکه تاریخ‌اند، اما تنها هنگامی که خط درست آنان را هدایت کند.» از این‌رو، نقد ما آن است که اگرچه جنبش زن، زندگی، آزادی در شکل بروز خود «از نام زندگی» آغاز شد، اما در مقام یک نیروی تغییر تاریخی، تنها زمانی می‌تواند به سرانجام برسد که به سطح آگاهی سازمان‌یافته طبقاتی ارتقا یابد و در پیوند با حزب انقلابی، از انرژی پراکنده مقاومت به اراده تاریخی دگرگون‌ساز بدل شود. زندگی، آری؛ اما زندگی‌ای که از مسیر طبقه و حزب، امکان تحقق مادی رهایی را بیابد.

در ادامه، مسئله‌ی حزب و رهبری پرولتاری همچنان در مرکز بحث پراکسیس انقلابی باقی می‌ماند. حزب به معنای لنینی آن، نه دستگاهی بوروکراتیک یا جایگزینی برای کنش توده‌ای، بلکه صورت‌بندی آگاهانه‌ی وحدت نظری و عملی طبقه کارگر است؛ ابزاری برای هم‌پیوند کردن اشکال متکثر مبارزه در افق استراتژیک واحد. اگر جنبش‌های نوین شکل‌های افقی و شبکه‌ای مقاومت را آشکار می‌سازند، حزب لنینی به منزله حافظ هژمونی پرولتاری، وظیفه دارد این اشکال پراکنده را به سطح سازمان‌یافتگی سراسری ارتقا دهد و مانع از انحلال آن‌ها در لحظه‌های گذرا یا در مسیر انحرافات خرده‌بورژوازی شود. وجود حزب نه در تضاد با اشکال نوین کنش است، بلکه شرط مادیت‌یافتن و تداوم تاریخی آن‌هاست. بی‌حزبی به معنای فقدان جهت و انسجام است، در حالی که حزب، به مثابه «سوژه جمعی آگاه»، امکان تبدیل پراکسیس زیستی و محلی را به نیروی مؤثر برای دگرگونی اجتماعی فراهم می‌کند. رهایی نهایی بدون رهبری سازمان‌یافته پرولتاریا نه ممکن است و نه پایدار.

برای آن‌که این نیروی محرکه به سمت رهایی جهت یابد، اشکال کلاسیک سازمان‌دهی باید در رابطه‌ای دیالکتیکی با اشکال نوین قرار گیرند. شوراهای محلی، همبستگی‌های افقی، شبکه‌های دیجیتال و تجمعات سیال می‌توانند مکمل و تقویت‌کننده حزب باشند، اما جایگزین آن نمی‌شوند. آنچه تاریخ را

محرکه تاریخ بازسازی کند. از سوی دیگر، سوژگی معاصر تنها در نسبت با بدن یا فرهنگ مقاومت تعریف نمی‌شود؛ بلکه لزوماً در دل مناسبات نوین تولید و استثمار شکل می‌گیرد. بدن معاصر نه فقط محل مقاومت، که میدان انباشت سرمایه است: از کار پلتفرمی و بی‌ثبات تا نظارت دیجیتال، از کالایی‌شدن زندگی روزمره تا مصادره زمان و توجه. اگر زمانی تاریخ زیر فشار ماشین صنعتی می‌غلطید، امروز در منطق الگوریتمی و داده‌محور فشرده شده است. سوژه معاصر میان میل به زیستن و الزام به بازتولید در نظم سرمایه‌دارانه گرفتار است. از همین‌رو، تحلیل سوژگی در خلأ ممکن نیست: پراتیک انسانی تنها در بستر تضادهای مادی است که می‌تواند به عاملیت تاریخی بدل شود.

بازگشت به مفهوم پراکسیس در اینجا ضرورتی نظری است. مارکس پراکسیس را وحدت اندیشه و عمل می‌دانست، لنین آن را به سطح سازمان سیاسی و اراده جمعی پرولتاریا ارتقا داد، گرامشی آن را در هژمونی فرهنگی صورت‌بندی کرد، و فوکو و فمینیست‌های پسا‌ساختارگرا آن را در بدن و زیست‌جهان جستند. امروز، شکل‌های نوین پراکسیس-شبکه‌ای، زیستی، چندکانونی و غیرمتمرکز-به‌گونه‌ای ظهور کرده‌اند که مقاومت را از محدوده ساختارهای کلاسیک فراتر می‌برند. در جنبش‌های معاصر ایران، آنچه رخ می‌دهد، تنها اعتراض به ساختار نیست، بلکه بازتعریف کنش در سطح زندگی است. این همان لحظه‌ای است که سوژه، از ابژه تاریخ به محرک تاریخ تبدیل می‌شود. در این‌جا، به‌ویژه آن‌جا که متن اصلی جنبش «زن، زندگی، آزادی» را نمونه‌ای از کنش برآمده از آگاهی زیسته بدن‌ها می‌داند و آن را نه «به‌نام طبقه»، بلکه «به‌نام زندگی» تفسیر می‌کند، نیازمند تأملی نظری‌تر هستیم. توصیف نویسنده از صحنه آغازین جنبش-که بی‌شک با بدن معترض زن آغاز شد-از منظر پدیدارشناسی دقیق است، اما اگر این سطح ظهور را با جوهر تاریخی آن یکی بگیریم، خطایی پدید می‌آید که مارکس آن را خلط پدیدار و ماهیت می‌نامید. آنچه در سطح بدن تجلی می‌یابد، در عمق خود برآمده از تضادهای مادی و طبقاتی جامعه است: تضاد میان شیوه تولید سرمایه‌دارانه-رانتی و شرایط بازتولید اجتماعی، میان نیروهای مولد نو و مناسبات استبدادی-ایدئولوژیک که بر بدن‌ها اعمال می‌شود. اگر خیزش در سطح زبان «زندگی» را فراخواند، در ریشه مادی خود پژواک نارضایتی‌های لایه‌های وسیع زحمت‌کشان و طبقه کارگر



به باور راغفر و مومنی، دست این حلقه به «سفره مردم» آلوده است و تورم افسارگسیخته نتیجه مستقیم سیاست‌های آنان است. آنان تأکید دارند که باید هرچه سریع‌تر ریل سیاست‌گذاری اقتصادی تغییر کند و موسسه نیاوران برای همیشه کنار گذاشته شود.

خسرو

فصل دوم «تحلیل مارکسیستی از...» بقیه از صفحه آخر

برابر این وضعیت چه خطی را باید اتخاذ کنند. پرسش‌های محوری این بخش چنین‌اند: در لحظه‌ی جنگ، چگونه می‌توان هم با امپریالیسم جنگید و هم خط مستقل پرولتاریا را حفظ کرد؟

آیا دفاع ملی به معنای دنباله‌روی از بخشی از حاکمیت است؟
آیا نفی هرگونه مشارکت در دفاع ملی، به انزوای پرولتاریا و خدمت غیرمستقیم به امپریالیسم منجر نمی‌شود؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، باید سه عرصه‌ی کلیدی را بررسی کنیم:

۱. میدان ایدئولوژی (دین، تشیع و ملی‌گرایی)،
۲. مسئله اقلیت‌های ملی و پروژه تجزیه‌گر امپریالیسم،

۳. پرسش حزب و سازمان‌یابی: چگونه خط مستقل پرولتاریا، در روند مبارزه و دفاع ملی شکل می‌گیرد.

ایدئولوژی، بسیج توده‌ای و تضاد

یکی از عرصه‌های اصلی کشاکش میان امپریالیسم و خلق‌ها، عرصه‌ی ایدئولوژی است. امپریالیسم در جهان امروز، برای مشروعیت‌بخشی به تحریم، کودتا، اشغال و تجزیه‌گری، خود را پشت ارزش‌هایی مانند «حقوق بشر»، «سکولاریسم»، «دفاع از اقلیت‌ها» یا «حق تعیین سرنوشت» پنهان می‌کند. در مقابل، یک سیاست مارکسیستی زنده نمی‌تواند با برخورد مکانیکی به دین یا ملی‌گرایی، خود را از فهم و بهره‌گیری از نیروهای واقعی مردم محروم کند.

دین: بازتاب رنج، اعتراض وارونه و زبان مقاومت
برداشت سطحی از مارکس، دین را صرفاً «افیون» می‌فهمد. اما مارکس در نقد فلسفه حق هگل می‌گوید دین «آه موجود ستمدیده، دل جهانی بی‌دل، و روح وضعیتی بی‌روح است». این جمله نشان می‌دهد که دین فقط فریب نیست؛ دین بازتاب رنج واقعی و اعتراضی وارونه به آن است.

در جنگ ۱۲ روزه، دین برای بخش قابل توجهی از مردم، نه ابزار حکومتی، بلکه زبان مقاومت و معنا بخشیدن به فداکاری شد. خانواده‌هایی

دستور لغو واگذاری را داد، اما این مجموعه چندین بار دست‌به‌دست شد و همچنان ناکارآمد و بحران‌زده است. یا شرکت نیشکر هفت‌تپه، که با یک‌دهم قیمت واقعی به دو جوان بی‌تجربه و وابسته فروخته شد. عدم پرداخت چند ماه حقوق و اعتراضات گسترده کارگران موجب بازداشت فعالانی چون عنایت بخشی و سپیده قلیان شد و در نهایت پرونده نیز به دادگاه رفت و خلع ید شد؛ هرچند وضعیت شرکت هنوز بلاتکلیف است.

هپکو اراک، ماشین‌سازی تبریز، ریخته‌گری تبریز و املاک اطل گل نیز همگی به سرنوشت مشابه دچار شدند. عادل آذر، رئیس دیوان محاسبات، اعلام کرد علت اصلی شکست این واگذاری‌ها «فقدان اهلیت خریداران» بوده است و پرونده‌ها به قوه قضائیه ارجاع شده‌اند.

پس از شکست خصوصی‌سازی و هجوم دلان و دولتی‌ها به بازار ارز، نرخ دلار پس از تحریم‌های ترامپ و خروج آمریکا از برجام، جهش شدید یافت. دلار هزار تومانی دوران احمدی‌نژاد در دوره روحانی به حدود چهار هزار تومان رسید و تورم افسارگسیخته بر زندگی اقشار آسیب‌پذیر تحمیل شد.

حلقه نیاوران پس از این شکست‌ها، به بورس پناه برد. طرح «سهام عدالت» و تبلیغات گسترده درباره «سهامدار شدن مردم» راهی برای خروج دارایی‌های زیان‌ده دولت بود. بازار بورس را ابتدا مثبت کردند تا میلیون‌ها نفر به خرید سهام تشویق شوند، اما سهامداران بزرگ پس از فروش گسترده و سقوط قیمت‌ها، سهام مردم را با قیمت‌های بسیار پایین جمع کردند و میلیون‌ها نفر را دچار خسارت کردند. سهام عدالت نیز به مشابه مجموعه‌ای از شرکت‌های ناکارآمد و زیان‌ده را در قالب وعده سودهای کلان به مردم فروخت؛ سهم‌هایی که سال‌ها سود ناچیز داشتند و حتی حق فروش‌شان هم محدود بود.

در مقابل این جریان، گروهی از اقتصاددانان مستقل از جمله دکتر حسین راغفر و دکتر فرشاد مومنی، طی دو دهه گذشته خواهان اجرای بخش‌های مغفول قانون اساسی بوده‌اند: آزادی احزاب، انتخابات آزاد، و اجرای واقعی اصل ۴۴ (ترکیب اقتصاد دولتی، تعاونی و خصوصی با نظارت دولت). اما این حلقه هرگز اجازه اجرای چنین برنامه‌هایی را نداده است. دکتر راغفر که تخصصش در حوزه فقر است، می‌گوید تیم اقتصادی دولت روحانی - و حتی پزشکیان - همان طرفداران اقتصاد بازار آزاد هستند و هیچ برنامه‌ای برای حل مسائل کشور ندارند. طرح آن‌ها تنها واگذاری‌هاست؛ واگذاری‌هایی که از ابتدا پاکدست نبوده و با رانت همراه بوده است.

برادران نیلی، موسی غنی‌نژاد، برادران کرباسی، محمد طیبیان، محمد نهان‌دیان (رئیس اتاق بازرگانی) و دیگرانی که اغلب دارای دکترای اقتصاد از دانشگاه‌های آمریکا و انگلیس بودند و از سیاست‌ها و برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دفاع می‌کردند. این حلقه نقش اصلی را در پیشبرد خصوصی‌سازی، بازار آزاد و حراج گسترده دارایی‌های دولتی برعهده داشت.

آنان تعدیل ساختاری را «اوجب واجبات» معرفی کردند و رسانه‌های همسو مانند دنیای اقتصاد، شرق، اعتماد، هم‌میهن و... با قلم افرادی چون سعید لیلان و مطهرنیا آن را تبلیغ می‌کردند. در واقع نوربخش، عادل، طیبیان و همفکرانشان در وزارت دارایی و سازمان برنامه و بودجه در دولت هاشمی، کارگزاران نسخه‌های نئولیبرالی عمدتاً آمریکایی بودند؛ نسخه‌هایی که از دهه‌ها قبل، برای مقابله با اردوگاه شرق و در قالب برنامه‌های کشورهای «درحال توسعه» طراحی شده بود و هیچ تناسبی با ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران نداشت.

اجرای این برنامه‌ها به تورم ۵۰ درصدی، فساد سیستماتیک، و افزایش سنگین بدهی خارجی انجامید و موجی از شورش‌های مردمی در مشهد، قزوین و اسلامشهر را برانگیخت. با وجود خسارات گسترده، همان نگاه شتاب‌زده و غرب‌شیفته ادامه یافت و شکاف طبقاتی را تشدید کرد. با روی کار آمدن روحانی، همان تیم اقتصادی دوباره قدرت گرفت و موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی (نیاوران) به ریاست طیبیان عملاً اتاق فکر دولت روحانی شد. رفسنجانی و روحانی - که هر دو فاقد تخصص اقتصادی بودند - به‌سادگی تحت‌تأثیر این حلقه قرار گرفتند و نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول را در قالبی ناقص و ضد منافع ۸۰ درصد مردم مزدبگیر اجرا کردند.

این حلقه غرب‌گرا، به تعبیر نویسنده، به «گوشت دم‌توپ» لابی‌های اسرائیل و موساد تبدیل شد و با وجود شکست‌های پی‌درپی خصوصی‌سازی، همچنان مورد حمایت خامنه‌ای - که شدیداً طرفدار خصوصی‌سازی است - باقی ماند. موسی غنی‌نژاد در واکنش به شکست‌ها گفت: «تئوری درست بوده اما اجرا غلط بوده!»؛ حال آنکه تقریباً تمام خصوصی‌سازی‌های بزرگ به شکست انجامید.

نمونه‌ها فراوان‌اند: پالایشگاه کرمانشاه به شرکت بیستون (فعال در صنایع لبنی!) با قیمت ۲۹۰ میلیارد تومان فروخته شد، در حالی که ارزش کارشناسی آن ۱۸۰۰ میلیارد تومان بود. به‌دنبال اعتراض کارگران، روحانی



«سکولاریسم مدرن»، چه با نقاب «اسلام میانه‌رو» و چه با «میهن‌دوستی ظاهری». در عین حال، بورژوازی ملی-مقاومتی هرچند تضاد واقعی با امپریالیسم دارد، اما در نهایت بورژوازی است و از منافع کارگران جداست. نزدیکی تاکتیکی با آن علیه امپریالیسم، هرگز نباید به دنباله‌روی استراتژیک تبدیل شود. وظیفه مارکسیسم در ایران، بسیج مردم در جبهه ضدامپریالیستی، همراه با حفظ استقلال پرولتاریا و افشای سرمایه‌داری داخلی است.

اقلیت‌های ملی، تجزیه‌طلبی و پروژه امپریالیسم: نقدی مارکسیستی-تاریخی

مسئله اقلیت‌های ملی در ایران، تنها زمانی به صورت علمی قابل تحلیل است که میان حق برابری ملی و پروژه‌ی تجزیه‌گر امپریالیستی تفکیک قاطع صورت گیرد. این دو در عصر کنونی نه تنها مترادف نیستند، بلکه به طور دیالکتیکی در نقطه‌ی مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. اگر در دوران انقلاب روسیه، شعار «حق تعیین سرنوشت» ابزاری برای فروپاشی سلطه امپراطوری‌های اشغالگر بود، امروز همان شعار در دست امپریالیسم ابزاری برای پاره‌پاره کردن ملت‌ها و دولت‌های مستقل است.

اشتباه‌های مکانیکی: قیاس ایران با روسیه تزاری

بخشی از چپ ایران با تکرار مکانیکی نقل قول‌های لنین، بدون فهم بستر تاریخی، جمهوری اسلامی را همانند «زندان ملل» در روسیه تزاری می‌پندارند. این قیاس، از نظر علمی و تاریخی نادرست است. روسیه تزاری امپراطوری‌ای بود که ملل اروپای شرقی، آسیایی و قفقاز را به زور اشغال و ملحق کرده بود. لنین با اشاره به همین واقعیت می‌نویسد که حق جدایی برای مللی که تحت سلطه و اشغال قرار گرفته‌اند، پیش‌شرط اتحاد آزادانه آنان است.

اما ایران، برخلاف روسیه تزاری، نه یک امپراطوری اشغالگر، بلکه یک سرزمین تاریخی با هویت مشترک چندقومیتی است. اقوام ایرانی (کرد، بلوچ، ترک‌زبان، عرب، لر، فارس، گیلک، ترکمن، تالشی و...) نه «ملل اشغال‌شده»، بلکه اجزای تاریخی یک هویت تمدنی مشترک‌اند که:

هزاران سال در یک جغرافیای فرهنگی مشترک زیسته‌اند؛

در برابر دشمنان مشترک (روم، خلافت، مغول، عثمانی، استعمار انگلیس) جنگیده‌اند؛

در شکل‌گیری زبان، فرهنگ و هنر و ساختار سیاسی ایران شریک بوده‌اند؛

موضوع «اشغال استعماری داخلی» نبوده‌اند، بلکه موضوع تبعیض اقتصادی-سیاسی در چارچوب دولت‌های تاریخی ایران بوده‌اند.

در نتیجه، در ایران امروز مسئله اقلیت‌ها، مسئله رفع تبعیض و عدالت اجتماعی است، نه مسئله «خلق‌های تحت اشغال» و جدایی

انقلاب کار کرد. این سیاست، نقطه مقابل چپ سکولار-لیبرال امروز است که به جای دشمن اصلی، با باورهای مردم می‌جنگد و میدان را به امپریالیسم می‌دهد تا با نقاب «دفاع از سکولاریسم» پیشروی کند.

درس مشترک ویتنام، الجزایر و چین در جنگ کره

برای فهم نقش دین و ملی‌گرایی در ایران، مقایسه سه تجربه تاریخی آموزنده است: ویتنام، الجزایر و چین در جنگ کره.

ویتنام:

هوشی‌مین توانست ناسیونالیسم ضد استعماری و احساس «هویت ویتنامی» را با خط سوسیالیستی گره بزند. توده‌ها ابتدا به زبان «میهن» و «استقلال» پاسخ می‌دادند، نه به زبان مفاهیم مجرد سوسیالیستی؛ اما همین میهن‌دوستی خلقی، تحت رهبری حزب کمونیست، به پلی برای گذار به سوسیالیسم بدل شد.

الجزایر:

جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) از اسلام ضداستعماری و حس ملی-دینی الجزایری‌ها برای بیرون راندن فرانسه استفاده کرد. اما پس از پیروزی، فقدان خط مستقل کارگری موجب شد که بورژوازی ملی کنترل دولت را به دست بگیرد و به تدریج وارد مدار سرمایه‌داری جهانی شود. مذهب و میهن‌دوستی که در دوره مبارزه ابزار مقاومت بود، بعد از پیروزی، به ستون ایدئولوژیک یک دولت بورژوازی تبدیل شد.

چین در جنگ کره:

چین پس از انقلاب ۱۹۴۹، در جنگ کره با شعارهای «دفاع از میهن»، «حمایت از مردم کره» و «ایستادن در برابر امپریالیسم آمریکا» توده‌ها را بسیج کرد؛ اما تفاوت اساسی این بود که این میهن‌دوستی خلقی، تحت رهبری پرولتاریا و با افق سوسیالیستی مدیریت شد. دفاع ملی و تعمیق سوسیالیسم در تناقض با هم قرار نگرفتند، بلکه یکدیگر را تقویت کردند. جمع‌بندی این سه تجربه آن است که دین و ملی‌گرایی نه ذاتاً انقلابی‌اند، نه ذاتاً ارتجاعی؛ هر ایدئولوژی، تابع رهبری طبقاتی است که آن را هدایت می‌کند. اگر در خدمت بورژوازی قرار گیرد، به الجزایر می‌انجامد؛ و اگر در خدمت پرولتاریا قرار گیرد، می‌تواند به تجربه‌هایی نزدیک به ویتنام و چین منجر شود.

صورت‌بندی نهایی: دشمن خارجی و ستون

پنجم داخلی

با توجه به ساختار بورژوازی چندلایه ایران، شفافیت نظری لازم است: دشمن بنیادی خلق، امپریالیسم و بلوک نئولیبرالی جهانی است. در داخل، نه کل بورژوازی، بلکه کارگزاران، تکنوکرات‌ها، سرمایه‌داران کمپرادور، و ستون پنجم وابسته ابزار امپریالیسم‌اند؛ چه با نقاب

که فرزند خود را در جبهه‌ها از دست دادند، فقر و تحریم را تحمل کردند و هم‌زمان با فساد و ناکارآمدی نیز روبه‌رو بودند، دین را همچون افقی معنوی برای فهم رنج و ایستادگی خود تجربه کردند. نادیده‌گرفتن این ظرفیت، یعنی نادیده‌گرفتن یکی از اشکال خودجوش مقاومت توده‌ای.

ویژگی خاص تشیع در ایران: حافظه ظلم‌ستیزی

در تحلیل دین در ایران، باید تفاوت تشیع با دستگاه‌های سنی-سلطنتی پیشین را دید. تشیع، دست‌کم در سطح اسطوره و حافظه تاریخی، با عناصر مقاومت پیوند دارد: کربلا، شهادت، مخالفت با سلطان جائر، جنبش‌های علوی و شیعی، سربداران خراسان، و حضور بخشی از روحانیت در لحظاتی چون بخش‌هایی از مشروطه و نهضت ملی نفت.

این به معنای تقدیس تشیع نیست، بلکه یعنی در فرهنگ عامه، ماده خامی وجود دارد که در آن «ظلم‌ستیزی» و «طلب عدالت» جای برجسته‌ای دارد. جمهوری اسلامی این حافظه ظلم‌ستیز را مصادره کرده و در خدمت بازتولید سلطه طبقاتی خود به کار گرفته است؛ اما همین ماده خام، در لحظات بحرانی، می‌تواند به زبان مقاومت خودانگیخته توده‌ها نیز بدل شود و لزوماً همیشه در کنترل حاکمیت نمی‌ماند.

وظیفه مارکسیسم نه طرد خشک و ضد روحانیت این سنت، بلکه افشا و مصادره آن علیه سرمایه‌داری داخلی و امپریالیسم است: وقتی «ظلم» در ذهن مردم معنا دارد، مارکسیست باید نشان دهد کدام قدرت امروز «ظالم جهانی» است؛ و هنگامی که کربلا و حسین و شهادت در فرهنگ توده‌ها حضور دارد، باید نشان دهد که «بیزید» امروز تنها در چهره استبداد داخلی ظاهر نمی‌شود، بلکه در درجه اول در هیئت امپریالیسم جهانی، جنگ‌های نیابتی، محاصره اقتصادی و تجاوز اسرائیل و آمریکا به منطقه ظاهر شده است.

لنین و خلق‌های مسلمان: اتحاد علیه امپریالیسم، نه تحقیر باورها

لنین در «پیام به مسلمانان روسیه و شرق» و در کنگره خلق‌های شرق در باکو (۱۹۲۰)، دین را نه دشمن فوری، بلکه بخشی از واقعیت اجتماعی مبارزه دید. بلشویک‌ها از زحمتکشان مسلمان خواستند علیه امپریالیسم انگلیس و سرمایه‌داری متحد شوند و تصریح کردند که دولت شوروی نه در پی تحقیر باورهای دینی، بلکه در پی نابودی سلطه سرمایه و فئودالیسم است.

لنین هرگز نگفت: «بدون کنار گذاشتن دین، اتحاد ممکن نیست». او گفت: بزرگ‌ترین دشمن مردم کارگر و زحمتکش، امپریالیسم و بورژوازی است؛ دین و سنت‌ها عرصه‌هایی‌اند که در آن‌ها باید برای جلب توده‌ها به صف



به‌عنوان قاعده.

امپریالیسم و مصادره شعار «حق تعیین سرنوشت»

برای فهم خطر تجزیه‌طلبی در عصر امپریالیسم، باید به نمونه‌های زنده اشاره کرد:

یوگسلاوی

تجزیه آن به هفت کشور با دخالت مستقیم ناتو انجام شد. «استقلال» هر واحد، به سرعت با خصوصی‌سازی گسترده، نابودی صنایع ملی و حضور پایگاه‌های نظامی ناتو همراه شد. نتیجه نه «رهایی ملل»، بلکه استیلای سرمایه غرب بود.

کردستان عراق:

پس از سقوط صدام، اقلیم کردستان به‌ظاهر «خودمختار» شد، اما نفت آن در چارچوب قراردادهای ناعادلانه، زیر کنترل شرکت‌های آمریکایی-اروپایی و نفوذ آشکار اسرائیل قرار گرفت. ساختار قدرت به الیگارش‌ی قبیله‌ای بارزانی-طالبانی سپرده شد، نه به حاکمیت مستقیم کارگران و زحمتکشان کرد.

سوریه:

طرح «فدرالیسم قومی» و ایجاد مناطق شبه‌مستقل در شرق فرات، عملاً به استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا و غارت منابع نفتی انجامید. «خودگردانی» در این‌جا، نام مستعار اشغال و کنترل از راه دور است.

لیبی:

سرنوشتی قذافی به نام «دموکراسی و حقوق بشر» انجام شد، اما نتیجه آن تکه‌تکه شدن کشور، جنگ قبایل مسلح، حضور گسترده قدرت‌های خارجی و تبدیل لیبی از یکی از ثروتمندترین کشورهای آفریقا به میدان رقابت شرکت‌های نفتی و دولت‌های امپریالیستی بود.

سودان و سودان جنوبی:

جدایی سودان جنوبی، به‌نام حق تعیین سرنوشت، عملاً به کنترل نفت جنوب سودان توسط شرکت‌های آمریکایی و گسترش جنگ داخلی و قحطی انجامید.

عراق پس از ۲۰۰۳:

آمریکا با نهادینه کردن فدرالیسم قومی-مذهبی، ابزار تجزیه پایدار را در قانون اساسی عراق گنجانده تا هرگز دولت ملی نیرومندی شکل نگیرد.

در تمام این موارد، «حق تعیین سرنوشت» به ابزاری برای تکه‌تکه کردن خلق‌ها و تحکیم سیطره امپریالیسم بدل شد.

جنگ ۱۲ روزه و هوشیاری توده‌ها در برابر پروژه تجزیه

در جنگ ۱۲ روزه، این تضاد در ایران نیز خود را نشان داد. در مناطق کردنشین، بلوچستان و شمال غرب، گروه‌هایی مانند حزب دمکرات کردستان، کومله، بخشی از جریان‌های پان‌ترکیست و شبکه‌های سلفی مسلح،

کوشیدند از شوک جنگ استفاده کنند تا شورش‌هایی مسلحانه را آغاز کرده و وحدت ملی را در هم بشکنند. این‌ها نه برآمده از اراده توده‌های محروم، بلکه پیوندخورده با شبکه‌های اطلاعاتی منطقه‌ای و بین‌المللی (موساد، سیا، MI6 و دستگاه‌های امنیتی برخی دولت‌های منطقه) بودند.

اما همان مناطق، شاهد حضور گسترده و فعال مردمی بودند که با وجود نارضایتی عمیق از تبعیض و فقر، حاضر نشدند در پروژه تجزیه‌گر امپریالیسم شرکت کنند. لایه‌هایی از کردها، بلوچ‌ها و آذری‌ها در تقویت شبکه‌های تدارکات مردمی نقش داشتند؛ همکاری با گروه‌های مسلح مورد حمایت خارجی را رد کردند و در حد توان خود به دفاع از تمامیت ارضی کشور کمک کردند.

این واقعیت نشان می‌دهد که تجزیه‌طلبی نه صدای خلق، بلکه انحرافی ضدخلق و ضدتاریخی است؛ و مرزبندی با آن، نه نفی مسئله ملی، بلکه شرط دفاع از منافع واقعی اقلیت‌های ملی است.

درس استراتژیک برای ایران

ایران نه «زندان ملل» مانند روسیه تزاری زمان لنین است و نه یک قدرت اشغالگر؛ بلکه کشوری نیمه‌مستقل، زیر فشار امپریالیسم، با ساختار طبقاتی و تبعیض‌های داخلی است. اقوام در ایران تبعیض‌دیده‌اند، اما «ملت‌های تحت اشغال» نیستند. بنابراین:

تجزیه‌طلبی امروز نه گامی علیه سلطه داخلی، بلکه ابزاری برای تسلط خارجی است؛ کوچک‌تر شدن و تضعیف ایران، در راستای منافع ژئوپلیتیک امپریالیسم آمریکاست یعنی آسان‌تر شدن محاصره کامل منطقه، کنترل مسیرهای انرژی، گسترش پایگاه‌های نظامی و تبدیل واحدهای تجزیه‌شده به دولت‌های دست‌نشانده نفتی و امنیتی.

به همین دلیل، برای طبقه کارگر و کمونیست‌ها، هم رفع تبعیض قومی و هم دفاع از تمامیت ارضی دو روی یک مبارزه‌اند، نه پدیده‌های متضاد.

راه حل مارکسیستی: هم رفع تبعیض، هم دفاع ملی

موضع کمونیستی نه شوونیسم فارس‌محور است و نه تجزیه‌طلبی لیبرال-ناتوئی. بلکه عبارت است از:

مبارزه قاطع علیه تبعیض قومی-زبانی و فرهنگی؛ دفاع از برابری کامل سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اقلیت‌ها؛ توسعه متوازن منطقه‌ای و مشارکت واقعی آنها در اداره کشور؛ رد کامل تجزیه‌طلبی و دفاع از تمامیت ارضی ایران؛ وحدت آگاهانه خلق‌ها علیه امپریالیسم و الیگارش‌ی داخلی.

در یک جمله:

دفاع از وحدت ملی، تنها با عدالت قومی و اجتماعی ممکن است؛ نه با سرکوب، نه با تجزیه.

حزب، سازمان‌یابی و خطوط حداقلی

بحث نظام‌مند درباره حزب کمونیست، ساختار، برنامه و مناسبات آن با طبقه کارگر به‌طور مفصل در بخش چهارم طرح خواهد شد. در این‌جا، تنها به چند نکته راهبردی بسنده می‌کنیم که برای فهم خط پرتلاریا در جنگ ۱۲ روزه ضروری‌اند.

نخست آنکه، درک مارکسیستی از حزب، با تصور اراده‌گرایانه و صرفاً «تشکیلاتی» متفاوت است. حزب انقلابی نه با اعلام موجودیت و نه با جمع کردن چند گروه سیاسی بر روی کاغذ به‌وجود می‌آید، بلکه تبلور سازمان‌یافته روندی است که در آن، کارگران و زحمتکشان در مبارزه واقعی، از سطح پراکندگی و اعتراض خودانگیخته به سطح آگاهی و سازمان‌یابی پایدار ارتقا می‌یابند. از این منظر، نبود حزب سراسری کمونیستی در ایران به این معنا نیست که طبقه کارگر نمی‌تواند خط مستقل خود را اعمال کند؛ بلکه به این معناست که شرایط عینی و ذهنی برای تولد چنین حزبی هنوز به‌طور کامل به‌بار ننشسته است.

دوم آن‌که، عناصر این تولد، در دل همان روندی شکل می‌گیرند که جنگ ۱۲ روزه یکی از لحظه‌های فشرده آن بود:

تشکل‌های کارگری و سندیکاها، هرگاه از چارچوب صرفاً صنفی فراتر روند و در نظارت بر تولید، توزیع و مبارزه با فساد نقش ایفا کنند، به چنین قدرت سیاسی کارگری بدل می‌شوند؛ شوراهای و کمیته‌های منتخب در محیط‌های کار و زیست، هرگاه بخشی از تصمیم‌گیری درباره کار، تدارک، حمل‌ونقل، انرژی و خدمات عمومی را به دست گیرند، شکل ابتدایی قدرت دوگانه را نمایندگی می‌کنند؛

شبکه‌های محلات و هسته‌های همیاری مردمی، هرگاه از خیریه‌گرایی عبور کنند و وظایف پایدار در سازمان‌دهی اسکان، تدارک و دفاع از محلات را بر عهده گیرند، به پایه اجتماعی دفاع ملی مردمی تبدیل می‌شوند.

این سه سطح، اگرچه هنوز حزب نیستند، اما بدون آن‌ها حزبی واقعی نیز به‌وجود نخواهد آمد. حزب آینده، اگر قرار است ریشه در طبقه کارگر داشته باشد، ناگزیر بر شانه‌های همین تجربه‌ها بنا خواهد شد، نه بر اساس تصمیم گروه‌های منفصل از توده‌ها.

خط مستقل پرتلاریا در جنگ ۱۲ روزه

در لحظه تجاوز امپریالیستی، طبقه کارگر با سه وسوسه سیاسی روبه‌رو است: بی‌طرفی، دنباله‌روی، یا اعمال خط مستقل. بی‌طرفی در عمل به‌معنای واگذاری میدان به امپریالیسم است؛ دنباله‌روی از بورژوازی حاکم نیز دفاع



یک فروند هواپیمای دیگر با آسیب نسبی بر روی زمین به جای ماندن؛ دو بیست و بیست و نه خلبان کشته و شست (شصت) و پنج تن دیگر زخمی. در این یورش هزاران زخمی و بیمار شدگان در بیمارستان‌ها درگذشتند که آمار دقیقی از آن‌ها در دست نیست، اما آنچه مسلم است، با شمار کشته شدگانی که نام وهوبیتشان روشن نشده بود، در مجموع در این جنگ بیش از بیست هزار ایتالیایی جان باختند، اشاره کنیم که در این کمپین یازده هزار و هفتصد (هفتصد) آلبانیایی در جبهه موسولینی شرکت کرده بودند.

پروفیسور مارکو کلیمنتینی (Marco Clementi) در ارزیابی از پایان این جنگ می نویسد: «با توجه به اشتباهات بزرگ فرماندهان در برنامه ریزی "کمپین بالکان"، اما ایتالیایی‌ها توانستند در مقابل ضربه حمله یونانی‌ها مقاومت کنند، اگر نمی توان گفت که پیروز شدند، همچنین نمی توان گفت که کاملاً همه چیز را از دست دادند».

اما با ضد حمله و مقاومت یونانی‌ها، رژیم موسولینی با همه ادعاها و رجز خوانی‌هایش در دو نیم کردن گرده آنان، دست کم از سوی ایتالیا چنین نشد چرا که اگر یاری ارتش هیتلر نبود، این جنگ چهره دیگری به خود می گرفت، با این حال توسعه طلبی ایتالیایی موسولینی همراه با سخنرانی‌های و کَر و فر و افتخار ورزیدن بیهوده و بی ارزش، کشته شدن و جان دادن ده‌ها هزار سرباز را به همراه آورد.

«عنکبوت دیو بر تو چون دُباب کَر و فر دارد نه بر کبک و عقاب»

این جاه طلب خود مرکزبین و دیکتاتور در کریسمس ۱۹۴۰، که برف و سرما و یخبندان جان ستان، در کوه‌های یونان ارتش او را سخت به تنگنا و پراکندگی افکنده بود، گفت: «این برف و سرما بسیار خوب است، اینچنین بی‌عرضه‌ها می‌میرند و این نژاد میانه حال ایتالیایی بهتر می‌شود!!»

نگ بر این بیشرمی! بر تخت نرم و گرم قدرت لرزان نشسته و در مسلخ کارزار رستمِ داستان را خواهان است.

اشاره کنیم که گذشته از آمادگی و مقاومت یونانی‌ها، ناکافی و نامناسب بودن افزار جنگی برای مدتی دراز در آن فصل سرد، بدون پیش بینی، از آن روی که موسولینی می انگاشت که به سرعت و در زمانی بسیار کوتاه یونان را شکست داده و اشغال خواهد کرد، تاکتیک ضعیف و نادرست، نامناسب بودن وسایل برای انتقال نیرو در مسافتی زیاد از آلبانی به یونان، تسلیم و اطاعت کورکورانه فرماندهان بالا رتبه نظامی به تصمیم موسولینی و قرار گرفتن در جایگاه‌های ضربه پذیر میدان جنگ و، پیش از این، رها کردن نقش پُراهمیت

دفاع ملی، به انزوا و شکست خواهد انجامید. حزب، از پیوند این دو زاده می‌شود یعنی آن‌جا که کارگران در میدان دفاع از میهن، هم‌زمان برای کنترل تولید، توزیع و سیاست می‌جنگند.

صفا آبان ۱۴۰۴

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

(Konstantinos Legothetopoulos) را به جای او گماشتند. پس از پایان جنگ دوم جهانی و آزادی یونان، جرجس تسلاگلو دستگیر و در یک دادگاه ویژه به جرم همکاری با فاشیسم محکوم به اعدام شد، سپس این حکم به حبس ابد تقلیل یافت، اما اندک سالی پس از این محکومیت، در بیست و دوم ماه مه سال ۱۹۴۸ بر اثر بیماری سرطان خون در زندان آتن درگذشت.

به هر روی! در این جنگ، گذشته از کشتگان و زخمی‌ها و اسیران که از آن سخن رفت، خسارات جانی و افزاری در نیروی دریایی و هوایی نیز بسیار بود. در کمپین بالکان نیروی دریایی ایتالیا وظیفه پشتیبانی نیروهای مسلح در خاک آلبانی و لیبی را بر عهده داشت. یورش ایتالیا به یونان و ایجاد پایگاه‌هایشان در دریای اژه و آدریاتیک، که بریتانیایی‌ها با اقدام به عملیات از بنادر و پایگاه‌های هوایی در یونان به آن پرداختند، نقشی را در منزوی و پراکنده کردن نیروی دریایی ایتالیا در پایان سال ۱۹۴۰ بازی کرد و اوضاع آنان را با بدقولی آلمان در نرساندن مواد اولیه، که فرماندهی کل قوای ارتش آلمان (Oberkommando der Wehrmacht) با انگیزه و پیش بینی مفیدتر بودن آن‌ها در اقدام یورش به ا. ج. شوری، بدتر کرد، از این روی برنامه اشغال جزیره کورفو، در شمال غربی یونان، در آن شرایط منحل شده بود، اما سرانجام در ششم آوریل ۱۹۴۱ آلمان به یاری ایتالیا شتافت. در پایان، پس از زد و خورد های زیاد با زیردریایی و کشتی‌های جنگی یونانی و بریتانیایی و از دست دادن چند کشتی مهم جنگی و سرنشینانش در دریای اژه و آدریاتیک، حتی با بمباران سیزده کشتی تجاری، نیروی هوایی شاهنشاهی ایتالیا نیز سی و دو فروند هواپیمای بمب افکن، بیست و نه فروند هواپیمای شکاری، چهار فروند هواپیمای شناسایی (موضع شناسی) را از دست داد، همچنین چهارده فروند هواپیمای بمباران و متلاشی شده در روی زمین و ده فروند هواپیمای با خسارات زیاد و شست (شصت) و

ملی را به ابزار حفظ مناسبات استثمارگری بدل می‌کند. تنها راه حل مارکسیستی، خطی است که دفاع ملی را بپذیرد، اما آن را از زاویه منافع پرولتاریا و با سازمان‌یابی مستقل او پیش ببرد. در جنگ ۱۲ روزه، این خط مستقل می‌توانست و در آینده نیز می‌تواند در چند محور عینی متجلی شود:

تأکید بر دفاع از تمامیت ارضی و مقاومت در برابر تجاوز، نه به‌عنوان چک سفید به دولت، بلکه به‌عنوان حق حیاتی توده‌های کارگر و زحمتکش؛

پیوند زدن دفاع ملی با مطالبه کنترل کارگری و مردمی بر تولید و توزیع، بر تدارکات و بر مقابله با فساد و رانت، تا جنگ به ابزار ثروت‌اندوزی لایه‌های الیگارشیک بدل نشود؛

افشای هم‌زمان امپریالیسم و ستون پنجم داخلی آن در میان بورژوازی کمپرادور و تکنوکراسی ثنولیرال؛

و تلاش برای ارتقای شبکه‌های موجود (سندیکاها، شوراهای پراکنده، هسته‌های محلات) به سطحی که بتوانند در برابر هر دو قطب سلطه یعنی امپریالیسم و سرمایه‌داری داخلی نقش نهادهای مستقل و پاسخگو به توده‌ها را بازی کنند.

از این دیدگاه، جنگ ۱۲ روزه صرفاً صحنه «درگیری دولت ایران با بلوک امپریالیستی» نبود، بلکه لحظه‌ای بود که در آن، امکان پیوند دفاع ملی با افق سوسیالیستی و قدرت‌یابی کارگران نیز در سطح بالقوه حضور داشت. این امکان بالفعل نشد، اما رد آن در تجربه اعتصابات، همیاری‌های خودانگیخته و اشکال ابتدایی نظارت مردمی که در خلال جنگ پدید آمد، دیده می‌شود.

بحث از این‌که چگونه این امکان می‌تواند به استراتژی آگاهانه، سازمان‌یافته و پایدار حزبی تبدیل شود، به بخش چهارم واگذار می‌شود؛ جایی که مسئله حزب کمونیست، برنامه و ساختار آن، و نسبتش با سه سطح سازمان‌دهی (سندیکا، شورا، محله) به‌طور مفصل بررسی خواهد شد.

جمع‌بندی

جنگ ۱۲ روزه، میدانی واقعی برای پیوند دفاع ملی و مبارزه طبقاتی بود. خط پرولتاریا نه در دنباله‌روی کور از دولت-بورژوازی ممکن است و نه در انزوا و تحریم دفاع ملی. مسئله اصلی این است:

پرولتاریا می‌جنگد؛ اما برای خود، با زبان مردم، و با سازمان‌دهی مستقل.

حزب سراسری کمونیستی، نه پیش‌شرط حضور پرولتاریا در دفاع ملی، بلکه محصول تعمیق این حضور است. دفاع ملی بدون سازمان‌یابی مستقل کارگری، به تقویت بورژوازی می‌انجامد؛ اما سازمان‌یابی مستقل کارگری بدون حضور در



کشته، ده هزار زخمی، چهارصد (صد) خودرو زرهی، هزار و دویست و نود و دو توپ جنگی و دویست و هشت فروند هواپیما و با اسارت (صد) و پانزده هزار! نظامی بود، در مقابل پانصد (پانصد) کشته و هزار و پانصد (پانصد) زخمی بریتانیایی که این گونه بر همه منطقه شرق لیبی، برقه ("Syrenatica")، که با ۸۱۸ هزار کیلومتر مربع وسعت، تقریباً نیمی از این کشور بود، مسلط شدند.

این یکی از بزرگترین فاجعه های شکست حکومت موسولینی بود؛ زُلفو گراتسیانی در توجیح این شکست در مقابل نیروی بریتانیا گفت: «مبارزه سپس برعلیه فیل» بود و از سمّت خود استعفاء داد، موسولینی پذیرفت و او را کاملاً مسئول این شکست دانست و به بررسی و پژوهش علل آن اقدام کرد.



مباران ناوگان سلطنتی ایتالیا «شب ترنتو»

موسولینی که از پیش، با از دست دادن ناوگان دریایی سلطنتی با حمله هوایی موشکی بریتانیا، در کمپین بالکان، در بندر شهر ترنتو (ایتالیا)، مشهور به «شب ترنتو» (Notte di Taranto)، در نیمه شب میان یازدهم و دوازدهم نوامبر سال ۱۹۴۰ با ضربه ای مادی و معنوی به حیثیت و هویت آن انجام شد و نگرانی دست به گریبانش بود، با واکنش نسبت به شکست نامبرده بالا و خطر از دست دادن طرابلس نیز رویاروی بود، علی‌رغم خود بزرگ بینی و خیال همپایی و برابر بودن با هیتلر و ارتش آلمان، مجبور شد از متحد خود تسلیمی اجباری گشت و تصمیم گرفت به خیال «جنگ موازی» پایان دهد. هیتلر برای پیشگیری از شکست زودرس ایتالیا در مدیترانه تصمیم به فرستادن بیدرنگ بخش زره‌پوش آلمان به شمال آفریقا گرفت و این ارسال نیرو اجازه داد که جناح فاشیست جنگ دوم جهانی به ضد حمله خود در مقابل نیروهای بریتانیا با یاری ام. م. آمریکا، استرالیا و... تا بهار سال ۱۹۴۳ ادامه دهد.

شرکت در جنگ در کنار ارتش آلمان برعلیه شوروی را، که تاریخ آن تعیین نشده بود اما از چند ماه پیش موسولینی شخصاً تصمیم گرفته بود، تنها در پگاه روز بیست

مسئول تجاوز بیرحمانه بر علیه مردم در آدیس آبابا بود، در سال ۱۹۳۹ فرمانده کل قوا و در سال ۱۹۴۰ فرماندار لیبی و فرماندهی نیروهای ایتالیا در شمال آفریقا را با بیش از (صد) و پنجاه هزار نظامی، هنگام «عملیات قطب نما»ی بریتانیایی ها در اختیار داشت؛ این نیروی گسترده را، که بیشترین آن ها پیاده نظام بودند، با اندک تانک های سبک و میانه، و چند ده فروند هواپیما با کفایتی کم در پیکار، که در میانه ماه جولای موسولینی با ادعای همه چیز دانستن خود، سیستم دفاعی آن را خنثی کرده بود، میان شهرهای سیدی برّانی و البردیه (Al Bardiyah)، در لیبی و در مصر، مستقر کرده بود، یورش نیروهای بریتانیایی به گونه منطقه ای و برای پنج روز پیش بینی شده بود و پیش از یورش زمینی با بمب افکن های خود در بامداد روز هفتم دسامبر، پایگاه های نیروی هوایی ایتالیا را به گونه ای غیر قابل استفاده بمباران و بیست و نه فروند هواپیما را متلاشی کرد و هنگام یورش زمینی با واحدهای نوین زره‌پوش با ده هزار تانک و خودروهای تندرو نظامی، برای پیشگیری از به گوش رسیدن صدای حرکت آن ها در صحرا، ده ها فروند هواپیمای نظامی را به پرواز در آوردند و این گونه به نزدیکی نیروهای ایتالیایی رسیدند و در پی آن با عملیات برنامه ریزی شده و افزار جنگی و تاکتیک مناسب در آن مناطق ضربات سهمگین را وارد کردند که به درهم ریختگی و تلاشی دفاعی، پراکندگی، کشته شدن و به اسارت گرفتن نیروهای ایتالیایی انجامید؛ بریتانیایی ها با توجه به توان خود و ضعف و آشفتگی ایتالیایی ها، این جنگ را، که محدود و برای پنج روز پیش بینی شده بود، به یورشی عمومی و پیش رونده تبدیل کردند و در دو ماه با چهار پیکار رویارویی در سیدی برّانی، طبرق (Tobruk)، البردیه و به ویژه در منطقه ای مشهور گشته به بدا فم (beda fomm) نیروهای مارشال گراتسیانی را کاملاً متلاشی کردند.



ستون اسیران ایتالیایی در شمال آفریقا

خسارات ایتالیایی ها: پنج هزار و پانصد (پانصد)

تکنیک و توانایی نظامی خود و تماماً به میل و تصمیم سیاسی - نظامی «دوچه» (موسولینی) بر پایه موفقیت های ظاهری او تن در داده و بسنده کرده بودند، که بازتاب این عوامل، با عملیات ضد یورش بدون انتظار از سوی یونانی ها، انگیزه پیدایش التهاب و سردرگمی فرماندهان و بحران و بهم ریختگی عمومی فاجعه آمیز همه تشکیلات ارتش ایتالیا در آن منطقه تا ماه فوریه ۱۹۴۱ شد. آموزش جنگی سربازان برای چنین شرایطی پایین بود و افسران و درجه داران زبردست نیز پیش از یورش از آمادگی مناسب برای جنگ در کوه ها در آن فصل سرد برخوردار نبودند و این همه، نداشتن توانایی و انگیزه را به همراه آورد.

موسولینی با باور و تأیید در توانایی و خودکفایی خود و خیال ایجاد «جنگ موازی» نسبت به جنگ های ارتش قدرتمند آلمان به این اقدام دست زده بود. این شرایط و اوضاع فاجعه بار همزمان بود با شکست سخت ارتش ایتالیا در «عملیات قطب نما» (Operation Compass) که از هشتم دسامبر ۱۹۴۰ در سیدی برّانی (Sidi Barrani) در مصر و شهر ساحلی العقیله (El Aghila) در لیبی آغاز شده بود که پس از دو ماه، در نهم فوریه ۱۹۴۱ با بزرگترین شکست و رسوایی ایتالیا پایان یافت.



«عملیات قطب نما» در شمال آفریقا

این جنگ را بریتانیایی ها برای بیرون راندن ارتش ایتالیا، که آرام آرام به خاک مصر وارد شده بود، با سی و یک هزار نظامی کاملاً مجهز به خودرو و آموزش دیده برای جنگ متحرک بر علیه نیروهای ایتالیایی به فرماندهی زُلفو گراتسیانی به راه انداختند.

زُلفو گراتسیانی (۱۱ آگوست ۱۸۸۲ - ۱۱ ژانویه ۱۹۵۵) که از سال ۱۹۰۸ در جنگ با اریتره، جنگ یکم جهانی بر علیه امپراتوری عثمانی، از سال ۱۹۲۱ در لیبی بر علیه جنبش پرتوان و تاریخی عمر المختار ("شیر صحرا")، که در بخش هجدهم به آن پرداختیم) شرکت کرده بود، در سال ۱۹۳۵، هنگامی که ایتالیا به تجاوز و اشغال اتیوپی پرداخت، او سمّت فرماندار سومالی و فرمانده نظامی جبهه جنوبی را عهده دار شد؛ در ماه فوریه ۱۹۳۷



خاطرات ترزا نوچه... بقیه از صفحه آخر

حساب آوردیم. در واقع، این موفقیت نه تنها برای کارگران زن و مرد به حساب آمد، بلکه موفقیت بزرگی برای "کنفدراسیون سراسری کار" بود.

بعد از امضای قرارداد، اکنون باید برای برگزاری اولین کنگره سراسری با احساس مسئولیت بیشتر فعالیت می کردیم. تا آن زمان، من که تنها عضو رهبری "فدراسیون کارگران پارچه بافی" بودم به فعالیتیم در این جا ادامه می دادم. رهبری از سه دبیر تشکیل می شد، از هر جریانی یک دبیر. دبیر رسمی ما همچنان "ماکیوری" بود که کمتر در جریان مبارزه به خاطر قرارداد فعالیت کرده بود.

کنگره سراسری اهمیت بسیار داشت. به ویژه از این رو که علاوه بر برخورد با مضمون قرارداد، باید در ساخت تشکیلاتی هم تصمیم می گرفت و برای اولین بار رهبران را انتخاب می کرد که سیاست سندیکا را هدایت کنند. به طور مثال باید تصمیم می گرفتیم که باز هم سه دبیر سراسری انتخاب کنیم و یا تنها یک دبیر مسئول را؟ باید سه لیست جداگانه از رهبرانی که باید انتخاب می شدند ارائه می دادیم و یا به دادن یک لیست که شامل گرایشات می شد اکتفا می کردیم تا از آن میان نمایندگان کنگره انتخاب شوند.

من با لیست مشترک موافق بودم، اما این طرحی بود که باید از طرف همه جناح ها قبول می شد و حد اقل این که کمونیست ها با آن موافقت می کردند. نکته این بود که حتی رفقای کمونیست هم همگی با آن موافق نبودند. مانع مثل همیشه من بودم. جناح های غیر کمونیست با لیست واحدی که دموکراتیک تر بود و دوبرابر تعدادی را که باید انتخاب می شدند در بر می گرفت توافق داشتند، اما نمی خواستند کمونیست ها اکثریت را به دست آورند و من به عنوان دبیرکل برگزیده شوم.

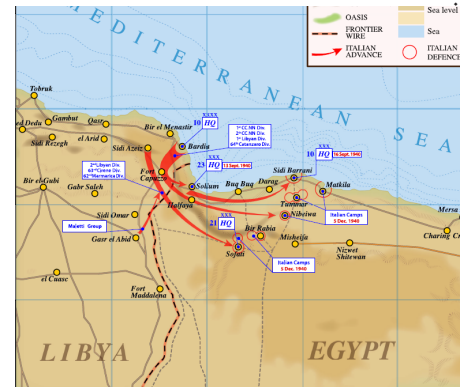
دوباره مسائل یکسال پیش که تازه کا را در "فدراسیون کارگران پارچه بافی" آغاز کرده بودم برگشتیم. خوشبختانه اوضاع به نفع کارگران در حال دگرگونی بود و من توانسته بودم اعتماد آنان را، به ویژه اعتماد کارگران زن را به دست آورم. حالا همگی مرا می شناختند.

سرانجام بر سر این که نیروی سیاسی که اکثریت آرا را در لیست مشترک به دست آورد می تواند دبیر مسئول را انتخاب کند توافق شد. دو نیروی سیاسی دیگر می توانستند دو دبیر سراسری باقی مانده را برگزینند. اما لازم بود چنین لیستی با در نظر گرفتن کاندیدا های جریان های مختلف و به حساب آوردن نظر پایه ها، یعنی انجمن های سندیکاهای محلی و همچنین اتاق

و کشورهای همجوار شوروی برای به دست آوردن افتخار آمیز و در رابطه با اختلافات زیاد جاری در دو بینش، شیوه و دستگاه متفاوت بود و این که چرا آنان به جمهوری شوروی پیوسته بودند، هیتلر شخصاً خیال درگیر کردن ایتالیایی ها را نداشت و مکرراً کوشش کرد که موسولینی را در این باره قانع و تأکید بر خطرات شرکت در این جنگ کند و کم و بیش با گفتارهای سایه روشن پیشنهاد و توصیه می کرد که ارتش و عملیات ایتالیا در شمال آفریقا را تقویت کند؛ (چون که چند ماه پیش از این، در فوریه ۱۹۴۱، آلمان برای پیشگیری از شکست نهایی، برپا و استوار کردن تشکیلات ارتش ایتالیا در لیبی، مجبور شد نیروی «Afrikakorps» را، که واحدی بزرگ و بسیار مسلح در ارتش آلمان بود، به فرماندهی ژنرال اروین رومل (Erwin Rommel) را با هدف یاری رساندن به آن بفرستد؛ پیشنهاد دیگر هیتلر این بود که در صورت امکان نگاه طرابلس را به سوی غرب بگرداند و سپاهی را تشکیل دهد تا اگر زمانی «دولت ویشی» فرانسه و همکار با ما، به گفتگوهای خود با مقامات محلی در شمال آفریقا پشت پا بزند، بتواند با آن ها مقابله کند و این که با نیروی بیشتر جنگ هوایی و زیردریایی را در مدیترانه شدت بخشد، اما موسولینی تصمیم به شرکت بی درنگ در یورش به شوروی گرفت، که در حقیقت می توان آن را در چارچوب زیردست بودن متحد او ارزیابی کرد، و این که او بر این باور و امید خود را قانع کرده بود که در این جنگ به پیروزی خواهد رسید، این از ارزیابی آلمان نسبت به مشکلات زیادی که ارتش سرخ در «جنگ زمستانی» با فنلاند (از سی ام نوامبر سال ۱۹۳۹ تا دوازدهم مارس سال ۱۹۴۰ در سرمای چهل درجه زیر صفر) که بس خونین بود، رو به رو گشته و متحمل شده بود، سرچشمه می گرفت اما این با توجه به همه مشکلاتی که ا. ج. شوروی با آن دست به گریبان شده بود، خیالی واهی بیش نبود. در بخش آینده پیش از پرداختن به «عملیات بارباروسا» و شرکت حکومت موسولینی در آن، اندکی به جنگ زمستانی خواهیم پرداخت.

عباس دهقان

و دوم ژوئن، با تأیید فرمان آغاز آن از سوی هیتلر، فرماندهی ارتش ایتالیا را آگاه کردند. ارتش غول پیکر آلمان برق آسا به یورش پرداخت، اما از چند ماه پیش از این تاریخ، ده ها لشکر آلمان در مرزهای شرقی اروپا با شوروی انبوه شده بودند؛ در حالی که شوروی به هر کوششی اقدام می کرد تا از جنگ پرهیز کند. هیتلر سفیر خود، شولنبورگ (Schulenburg) را در مسکو برای آگاهی از اوضاع شوروی، روز بیست و هشتم آوریل در برلین به حضور خواسته بود، سفیر در گزارش خود گفته بود که شوروی ها، گوش به زنگ از یورش به زودی آلمان نگران شده اند و بر این باور که: «استالین آماده به گفتگوهای بیشتری است». آلمانی ها درباره یورش خود به شوروی و گفتگوهای دیپلماتیک میان دو کشور را از ایتالیا پنهان نگاه داشته بودند، اما جسته گریخته در جهان به گونه ای عمومی، از رسیدن این جنگ به زودی، خبرهایی در جریان بود، موسولینی که از ماه مه به گونه ای کلی از «عملیات بارباروسا» آگاهی داشت، در روز سی ام ماه مه ۱۹۴۱ فرمانده کل قوا، ژنرال اوگو کوالرو (Ugo Cavallero)، را به حضور خواسته و به او گفته بود: اگر جنگ میان آلمان و شوروی آغاز شود، ایتالیا بایستی نیروی ارتشی و یک لشکر موتوریزه، یک لشکر زره پوش و یک گروه از نارنجک اندازان برای فرستادن به جبهه شرق آماده داشته باشد.



نقشه «عملیات قطب نما»

موسولینی که با بی میلی زیاد اما تسلیم در مقابل توافق میان دو قدرتمند متخاصم و برتر از خود، ا. ج. شوروی و آلمان، در عدم تجاوز، را پذیرفته بود، در آن زمان که روشن شد تجاوز و جنگ بر علیه شوروی حتمی گشته، از موضع فاشیستی خود اعلام کرد:

«ایتالیا نمی تواند بی تفاوت بماند، چرا که درباره مبارزه با کمونیسم است.»

اما میل شرکت مصرانه در «عملیات بارباروسا» به خواست و انگیزه های شخصی او نبود، برنامه ای از پیش طرح و آماده شده آلمان، شرکت ایتالیا را در یورش به شوروی پیش بینی نکرده بود بلکه تنها درباره فنلاند، زمانی



حالا دیگر می توانستم دبیر کل "فدراسیون کارگران پارچه بافی" باشم، زیرا که به صورت دموکراتیک از طرف کارگران پارچه بافی و دوزندگی انتخاب شده بودم. زمانی که در کنگره "سندیکای کارگری" در فلورانس که در ماه ژوئن همان سال برگزار شد، در کمیته کنفدرال و بعد هم در کمیته اجرایی انتخاب شدم، دیگر عقده انتصاب از بالا را نداشتم.

اکنون دیگر، حد اقل در تشکیلات سندیکایی، دموکراسی اجرا می شد.

لیلا آبان ماه ۱۴۰۴

**بجز نوشته‌هایی که با امضای
تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر
نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد،
دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه
رنجبر به امضای فردی است و
مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان
می‌باشد.**

با قدردانی از کمک‌های مالی رفقا و دوستان به حزب، ذکر این نکته را ضروری می دانیم که تکیه مالی حزب به اعضاء و توداها در پیشبرد مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی و پرولتاریائی است در حفظ استقلال سازمانی و جدا نشدن از طبقه کارگر و توداها

**به تارنمای اینترنتی حزب
رنجبران ایران مراجعه
کنید**

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

را به بحث کشاند، حتی افرادی را که هیچ گاه در جمع صحبت نکرده بودند، برای اولین بار در جمع اظهار نظر می کردند. این ها نکته به نکته بر روی قرارداد، بحث و انتقاد می کردند و این درس خوبی برای ما بود. در واقع متوجه اشتباهاتی در قراردادی شدیم که تدوین کرده بودیم و قول دادیم به موقح اشتباهات آن را تصحیح کنیم.

روی مسائل تشکیلاتی، صحبت های نمایندگان به ویژه پیرامون کم و کیف اصول انتخاباتی دور می زد. تا بر اساس آن، اولین کنگره سندیکایی دموکراتیک ایجاد شود و کلیه نمایندگان بتوانند به آزادی و به دلخواه رهبری سراسری تشکیلات را تا کنگره سراسری آینده انتخاب کنند.

نتیجه این بحث های آزاد و در نتیجه گسترده، طرح یک اساسنامه کارگری "فدراسیون کارگران پارچه بافی" بود. ما لیست مشترک را با اسامی جریان های مهم سیاسی تهیه کرده بودیم، ولی خوشبختانه آن را به چاپ نرسانده بودیم. در حقیقت اکثر اسامی که با خستگی تمام از هر نیروی سیاسی که به کنگره معرفی کرده بودیم به حساب نیامد و اسامی دیگری به جای آن آورده شد. کارگران باهوش فهمیده بودند که چگونه باید به قوانین دموکراتیک عمل کنند و به درستی توانستند آن را به اجرا در آورند. وقتی که بلاخره لیست کامل از طرف نمایندگان

های کار تدوین شود. به این ترتیب دست کم کاندیدا های همه جریانات در لیست و بخشی از نمایندگان برای شرکت در کنگره سراسری در محل خود انتخاب شده بودند، اما انتخاب آن ها مبتنی بر رعایت ضوابط قابل قبول و رهنمودهای مرکزی نبود، عده ای هم به جای این که انتخاب شوند، دوباره انتصاب شده بودند. به دنبال این تجربه، ما بلاخره موفق شدیم نکات اصولی انتخابات را در کنگره سراسری مشخص کنیم.

اگر اشتباه نکنم، در آوریل ۱۹۴۷ بود که کنگره برگزار شد. کنگره ای پر جنب و جوش که در آن ۴۰۰ نماینده از تمام قسمت های ایتالیا شرکت کرده بودند. این اولین ارتباط در سطح ملی بین تمام گروه ها و بخش های پارچه بافی و دوزندگی بود. در بین کارگران شمال و جنوب، بین کارگران کارخانه های کوچک و بسیار کوچک و کارخانه های عظیم با دستگاه های پیچیده، بین کارگرانی که تازه در راه مبارزه قدم گذاشته بودند و آن هایی که در اعتصاب های بزرگ مشارکت داشتند، آن هایی که بر برخوردهای پاترنالیستی اربابان گردن می نهادند و اعتصاب از نظر آنان "کاری که نباید بدان دست زد" بود، اولین بار فرصت گرد هم آیی در کنار یکدیگر ایجاد شده بود. اکنون کارگران می توانستند عظمت خود را ببینند و توانایی و قدرت مبارزه را در خود احساس کنند.



پراتو ۱۹۴۵ - ترزا نوچه از مهد کودک دیدن می کند

مانند این که در یک درس سندیکایی دسته جمعی که به ثمر رسیده بود، شرکت کرده بودند. بحث های کنگره هرچند آشفته و سردرگم بود، اما به هرحال آمیخته به شور و احساس بود. برای اولین بار بود که تعدادی از زنان در بحث ها شرکت می کردند. حضور من به آنان جرات می داد و آنان را به حرکت در می آورد. در واقع گزارش مربوط به قرارداد جمعی کار، جالب ترین بخش کار کنگره برای اکثریت نمایندگان بود که توسط یک زن کارگر طرح شد و تعدادی

تصحیح و آماده شد، آن را به چاپخانه بردیم و صدها نسخه از آن را تکثیر کردیم. نتیجه آرای موافق و مخالف برای من موجب خوشحالی بسیار بود. از چهارصد هزار رأی پذیرفته شده، من بالاترین رأی را که ۲۹۷۰۰۰ رأی بود، به دست آوردم. بنابراین، نه تنها کارگران کمونیست، بلکه حتی آن ها که گرایشات متفاوت هم داشتند به من رأی دادند. سوسیالیست ها و کاتولیک ها، آن هایی که بدون حزب بودند و به ویژه زنان که اکثریت را داشتند.



« تحلیل مارکسیستی از جنگ ۱۲ روزه »

بخش سوم: ایدئولوژی، بسیج توده‌ای و خط مستقل پرولتاریا مقدمه

پس از انقلاب ۱۳۵۷، ایران به یکی از مهم‌ترین میدان‌های تضاد در نظام جهانی سرمایه‌داری بدل شد. در بخش اول این نوشته نشان دادیم که جنگ ۱۲ روزه تنها یک مواجهه نظامی کوتاه نبود، بلکه لحظه‌ای بحرانی بود که در آن سه سطح از تضادها (جهانی، منطقه‌ای و ملی) به‌طور فشرده بر ایران فرود آمدند. از منظر تحلیل مارکسیستی، ایران در موقعیتی قرار گرفت که هژمونی امپریالیسم آمریکا و تلاش

آن برای بازتولید سلطه، با مقاومت ملی و امکان شکل‌گیری یک خط مستقل ضد امپریالیستی تلاقی یافت.

در بخش دوم دیدیم که این جنگ را نمی‌توان جدا از استراتژی امپریالیسم پس از انقلاب ۱۳۵۷ فهمید. سقوط شاه، آمریکا را واداشت نظم امنیتی خاورمیانه را از نو طراحی کند: با انتقال ژاندارمی منطقه به عربستان و شیخ‌نشین‌ها، با مهندسی جنگ ایران-عراق و شورش‌های قومی، و با بهره‌گیری از تحریم‌ها به‌عنوان جنگی خاموش علیه معیشت و توان دفاعی ملت ایران.

این راهبرد ترکیبی نشان داد که امپریالیسم در قبال ایران نه به «مقابلۀ مقطعی»، بلکه به محاصره‌ی بلندمدت اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیک روی آورده است.

در چنین زمینه‌ای، جنگ ۱۲ روزه را باید همچون لحظه‌ای دید که در آن، تضاد عمده در سطح جهانی و منطقه‌ای، سلطه‌طلبی بلوک امپریالیستی؛ به‌ویژه آمریکا و اسرائیل است؛ اما این تضاد در جامعه‌ای فرود می‌آید که خود درگیر شکاف‌های طبقاتی، قومی، ایدئولوژیک و بحرانی عمیق در شکل دولت است. مسئله این است که طبقه کارگر و نیروهای انقلابی در

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش بیست و هشتم

جنگ دوم جهانی و شرکت موسولینی در آن (بخش سوم)

در بخش پایانی شماره پیش، به تقسیم یونان و دیگر کشورهای بالکان میان رژیم‌های موسولینی و هیتلر و کشته و مفقود شدگان، زخمی‌ها، اسیران و... ایتالیا و یونان پرداختیم، در ادامه، به دیگر خسارات جانی و افزار جنگی ایتالیا و پی آمدهای آن به ادامه جنگ در دیگر مناطق می‌پردازیم. پیش از آن اشاره

کنیم که تقسیم سرزمین یونان و تشکیل دولتِ تُسلاکُلو (Tsolakoglu) با تصمیم و خواست آلمان به ایتالیا ابلاغ شده بود، پس از آن موسولینی با گفتن «آلمانی‌ها محدوده‌های مرزی را به اطلاع ما رساندند و ما نمی‌توانستیم بی توجه به آن باشیم» این تصمیم را به رسمیت شناخت.

جُرجس تُسلاکُلو (Georgios Tsolakoglu) زاده: آوریل ۱۸۸۶) یک ژنرال یونانی بود که در جنگ یکم جهانی در جنگ‌های بالکان و جنگ استقلال خواهانه یونان بر علیه امپراتوری در حال ریزش عثمانی، از ماه مه سال ۱۹۱۹ تا ماه اکتبر سال ۱۹۲۲، شرکت

کرده بود. پس از یورش ایتالیا و آلمان به یونان و اشغال سالونیک، در نهم آوریل ۱۹۴۱، او بر این باور شد که ادامه مقاومت در مقابل چیرگی نیروهای نازیسم بیهوده است، اما علی‌رغم مخالفت فرمانده کل قوای ارتش یونان، الکساندروس پاپاگوس (Alexandros Papagos)، با نظر تُسلاکُلو و دستور به ادامه مقاومت، او در روز دهم آوریل تسلیم نامه بدون قید و شرط را امضاء کرد و در روز سی‌ام آوریل ریاست دولت همکار از سوی اشغال‌گران فاشیست به او واگذار شد اما پس از هفت ماه در دوم دسامبر ۱۹۴۲ او را برکنار کردند و کُنستانتینوس لُگتِپولُس

خاطرات ترزا نوچه

در ادامه "اولین قرارداد جمعی و سراسری"

ترزا ادامه می‌دهد:....."همچنین ضوابط جدیدی که مبنی بر حمایت از زنان کارگر کارخانه‌های پارچه بافی و زنان دوزنده بود. حق استراحت قبل و پس از زایمان با پرداخت ۷۵ درصد دستمزد به جای ۶۶ در صد که در ضوابط مربوط به طبقه بندی مشاغل در سطح کور منظور شده بود، ایجاد محلی برای شیردادن نوزاد و ایجاد مهد کودک برای همه کارخانه‌های اصلی. بدیهی است که مبارزه برای به دست آوردن

چنین خواست‌هایی بسیار دشوار بود. تازه این در شرایطی بود که ما مسئله را تنها به کارگران زن محدود نکرده بودیم، بلکه در طرح مطالبات خود، در خواست کارمندان زن را هم منظور کردیم. برای کارمندان، دوران استراحت را به چهار ماه با پرداخت صد در صد و چهار ماه هم به دلخواه با دریافت ۵۰ در صد افزایش دادیم. تمایل سرمایه داران این بود که چنین حقوقی صرفاً به مادرانی که به کارهای ویژه و سنگینی اشتغال دارند، منظور شود. و بعد هم نظرشان

فقط مادران کارگر بود، نه کارمند. بلاخره مجبور شدیم با اختلافی، دوران استراحت با پرداخت دستمزد را قبول کنیم، و این حق را در آخر برای کلیه کارگران بافندگی و دوزندگی به دست آوریم. در جریان گفتگوها در جهت تعیین قرارداد، کمک پر ارزشی از جانب "سندیکای کارگری" صورت گرفت. آن‌ها یکی از مدیران خود، رفیق "کارلو ونه گونی" را که یک کارگر کارخانه پارچه بافی بود به "میلان" فرستادند. طرح و تعیین مفاد قرارداد را موفقیت بزرگی به

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان می‌باشد.



آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org